



حوزه علمیه مشهد

## فرزندِ مکتب خراسان

پژوهشی در ریشه‌های فکری انجمن حجتیه: از مبارزه با فلسفه تا تلاش برای انحلال حزب توده

محمد قوچانی



سی سال پیش در یک مردامه ۱۳۶۲ انجمن خیریه حجتیه مهدویه در اطلاعیه‌ای خطاب به اعضایش اعلام کرد:

«از این تاریخ تمامی جلسات و خدمات انجمن تعطیل می‌باشد و هیچ‌کس مجاز نیست تحت عنوان این انجمن کوچک‌ترین فعالیتی کند و اظهار نظر یا عملی مغایر تعطیل نماید که یقیناً در پیشگاه خدای متعال و امام زمان سلام‌الله علیه مسوول خواهد بود.»

با وجود این در طول این سی سال همواره انجمن حجتیه در معرض این شایعه بوده که فعال است و به‌خصوص در هفت سال گذشته در دولت محمود احمدی‌نژاد این شایعه چنان قوت گرفته که رئیس دولت در آخرین گفت‌وگوی تلویزیونی خود سوگند خورده است که در این دولت، انجمن حجتیه نفوذ ندارد. اتهامی که ظاهراً بیش از همه متوجه اسفندیار رحیم‌مشایی دست‌راست رئیس دولت‌های نهم و دهم جمهوری اسلامی است، اما شایعه‌ی فعالیت انجمن حجتیه تا چه اندازه واقعیت دارد؟ و اصولاً این انجمن تا چه اندازه قدرت دارد؟

واقعیت این است که انجمن حجتیه با ۶۰ سال سابقه - که ۳۰ سال آن علنی و ۳۰ سال آن مخفی بوده - چنان در رمز و راز فرو رفته است که تنها با یک بررسی تاریخی و تحقیقی می‌توان ذره‌ای از واقعیت‌ها را از افسانه‌ها جدا کرد و مابقی را باید به گفت‌وگویی آزاد با اعضای انجمن واگذار کرد. در ۳۰ سال گذشته افسانه‌های بسیاری حول و حوش این انجمن روایت شده است اما همواره یک زاویه دید در تحلیل انجمن نادیده گرفته شده و آن ریشه‌های فکری حجتیه است. ریشه‌هایی که آن را در خاک نهادهای مذهبی

ایران - به‌خصوص حکومت جمهوری اسلامی - استوار می‌سازد. ریشه‌هایی که از خاک خراسان برخاسته است.

شناخت انجمن خیریه «حجتیه» مهدویه ناممکن است اگر مکتب «خراسان» را نشناسیم. این مکتب و مدرسه‌ی فکری - دینی در برگزیده مجموعه‌ای از گزاره‌های معرفتی - عقیدتی است که زیربنای ایدئولوژیک انجمن حجتیه را ساخته است و در جامعه‌شناسی سیاسی جریان مذهبی ایران از استوانه‌های استوار اسلام سیاسی به حساب می‌آید. بدیهی است که مکتب خراسان اعم از انجمن حجتیه است و از درون این مکتب گرایش‌های سیاسی متضادی از جمله انجمن حجتیه بروز کرده است اما نقی «این همانی» انجمن و مکتب مانع از آن نمی‌شود که مذهب سیاسی حجتیه را مهمترین فرزند مکتب فکری خراسان ندانیم و اثبات این فرضیه را به پایان این مقاله حواله نکنیم.

### سه شکاف تاریخی در مذهب شیعه

مذهب شیعه در تاریخ حیات سیاسی و فکری خود تحت تأثیر سه رقابت درون‌گفتمانی بوده است:

اول. رقابت میان فلاسفه، عرفا و فقها؛ رقابتی که حول سه معرفت دینی صورت‌بندی شده است. بدین معنا که در راه فهم دین از سوی علمای دین سه روش در پیش گرفته شد: اول روش فلسفی و عقلی محض، دوم روش عرفانی و اخلاقی ناب و سوم روش فقهی و شرعی خالص. فیلسوفان دین را با عقل، عرفا دین را با عرفان و فقها دین را با فقه به عامه‌ی مردم معرفی می‌کردند و گرچه تشیع به عنوان یک مذهب فقهی بیشتر برآمده از تلاش‌های

«مکتب خراسان» را گاه «مکتب معارف» و در سال‌های اخیر «مکتب تفکیک» خوانده‌اند. مکتبی که بنیان‌گذار آن میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۶۵-۱۳۰۳ ق) است. فقهی زاده‌ی اصفهان و آموخته‌ی نجف و مقیم مشهد. میرزا مهدی اصفهانی شاگرد میرزای نائینی بود در عصر انقلاب مشروطه و ۲۵ سال پایان عمر را سراسر در شهر مشهد زیست و درس آموخت. اما میرزا که بود و اهمیت او در چه بود؟

## ۲ ظهور میرزا مهدی اصفهانی؛ تولد مکتب معارف خراسان

میرزا مهدی اصفهانی بنیان‌گذار اندیشه‌ی تفکیک است. او اولین روحانی شیعه پس از عصر صفویه است که از گفتمان و مکتب حکمت متعالیه فاصله گرفت و با وجود علم به فلسفه و عرفان در مقام نقد آنها برآمد و به استقلال معرفتی دین از فلسفه و عرفان رأی داد. میرزا مهدی اصفهانی از این جهت اهمیت دارد که دقیقاً مسیری که ملاصدرا طی کرد را وارونه ساخت. ملاصدرا از آمیزش شریعت و طریقت و حقیقت دین که به نظر می‌رسید در فقه و عرفان و فلسفه پراکنده شده‌اند مکتبی ساخت که آن را حکمت متعالیه نامید و آن را بر حکمت مشاء که این‌سینا از ارسطو آموخته و از یونان به جهان اسلام آورده بود و بر حکمت اشراق که سهروردی آن را از آموزه‌های افلاطون و حکمای ایران باستان فراهم آورده بود، برتری و فضیلت می‌داد. از نظر میرزا مهدی اصفهانی این همه التقاط بود و بعضاً الحاد. میرزا بر این باور بود که برای نجات و سعادت مسلم و مومن و شیعه و محب اهل بیت نیازی به تفلسف و تصوف نیست. در درس میرزای اصفهانی مهمی شکاف‌های تاریخی مذهب شیعه با رجوع به مکتب اهل بیت پُر می‌شد. میرزا معتقد بود که با رجوع به متن قرآن و متن حدیث بدون تفلسف و تصوف می‌توان به اصل شریعت دست یافت و آن را طریق سعادت دانست.

میرزای اصفهانی در رساله‌ی مصباح‌الهدی می‌نویسد: «علوم و معارف (شناخت‌های) آسمانی که فرستاده‌ی خدا آورد بنیان علوم قدیمی بشر (علوم اوایل) را ویران می‌سازد و داده‌های فکری و بحث‌های سراسر اختلاف بشری را به یک سو می‌افکنند» (مکتب تفکیک ص ۲۳۰) از میرزا آثاری در علم اصول و مبانی معارف و فهم قرآن بر جای مانده است. درباره‌ی روش تدریس و تحقیق او در فهم قرآن، محمدرضا حکیمی (احیاگر مکتب تفکیک) می‌نویسد: «میرزای اصفهانی... معارف و علوم قرآنی را تصدیق می‌کرده است نه تأویل... او را موفق شده است از حجاب نه توی اصطلاحات و مفاهیم قدیمی و وارداتی و التقاطی بگذرد و به حقایق بسیاری از علوم قرآن و رموز فطرت و خلوص علم دست یابد.» (همان ص ۲۲۸) حکیمی بر همین اساس از میرزا نقل می‌کند که: «مهمترین وجه معجزه بودن قرآن مجید، علوم و حکمت‌های تازه آن است در برابر فلسفه و عرفان قدیم بشری» (همان، ص ۲۳۰)

میرزای اصفهانی «به جز وقوف... بر اسرار نفس از علوم غریبه نیز برخوردار» بوده و «علم جفر» می‌دانسته و به گفته حکیمی «فلسفه سیاسی قرآنی را نیز مطرح ساختند» (ص ۲۳۳ همان) هرچند که اصحاب تفکیک تاکنون این آثار (به‌خصوص فلسفه سیاسی تفکیکی) را شرح و تفسیر ندادند.

## ۳ شیخ محمود حلبی؛ شاگرد خاص میرزای اصفهانی

شیوه تدریس میرزای اصفهانی اما ضدفلسفی نبود. او در مقام نقد و رد فلسفه به آموزش فلسفه می‌پرداخت و آن‌گاه به اثبات اصل تفکیک و استقلال شریعت اقدام می‌کرد. این روش استاد سبب جلب افراد زیادی می‌شد که شاید مهمترین آنان شیخ محمود حلبی بود شاگرد مکتب خراسان و استاد انجمن حجتیه. در یادنامه‌ای که این انجمن پس از فوت مرحوم حلبی درباره‌ی او منتشر ساخته است رابطه‌ی استاد و شاگردی چنین روایت شده است: «او (حلبی) مدرس حکمت بود. بر متون و مباحث فلسفی تسلطی کامل و آگاهانه داشت و در شرح و بسط مطالب حکمی زبردست و چیره و خبره بود. در آغاز به انگیزه دفاع علمی از علوم فلسفی به مجلس درس میرزا می‌رفت و با او به بحث می‌پرداخت... بعد از چند جلسه گفت‌وگو استاد آرام‌آرام قوت علمی میرزا و درستی دیدگاه او را دریافت. اما گویی انس با آموخته‌های پیشین مانع اعلان موافقت با میرزا می‌شد که با هشدار وی روپدای بزرگ رخ داد. میرزا (اصفهانی) در یکی از نشست‌ها به دنبال نوعی پافشاری از جانب استاد (حلبی) خطاب به ایشان فرمود رقیبالله. این جمله کوتاه و کوبنده همه رشته‌ها را از هم گسست، بتها را شکست و حق را آشکار کرد و استاد (حلبی) را مدتی مهیوت و مدهوش ساخت» (طلایهدار آفتاب، به کوشش جمعی از شاگردان، ص ۲۲)



میرزا مهدی اصفهانی  
بنیانگذار مکتب خراسان فلسفه  
را با فلسفه رد می‌کرد



محمدتقی شریعتی  
پدر دکتر شریعتی از شاگردان  
خاص میرزا مهدی اصفهانی بود



شیخ محمود حلبی  
بنیانگذار انجمن حجتیه  
تقریرکننده اصلی درس میرزا  
مهدی اصفهانی بود

فقیهان بود اما عقاید حکما و عرفای اهل سنت در اندیشه‌ی اهل بیت چندان نفوذ کرد که هم‌زمان با اوج اقتدار سیاسی فقه‌های شیعه در عصر صفویه، حکیمی شیعه به نام ملاصدرا به ادغام حوزه‌های معرفتی در فکر شیعه پرداخت و مکتبی به نام حکمت متعالیه ساخت که در آن آمیزه‌ای از آرای فیلسوفان و صوفیان و فقیهان وجود داشت و این روپدای تاریخی در فکر شیعه بود. اگر مسامحتاً (و تنها به جهت تقریب ذهن) مفهوم روشنفکری دینی را موسع در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که ملاصدرا اولین روشنفکر دینی شیعی ایرانی بوده است که عقل و دل و دین را در کنار هم نشاند. پیش از او تصوف ابن عربی و تفلسف ابن سینا نسبتی با تشیع امام صادق نداشت و شیعیان الهیات خود را بر علم کلام و علم اخلاق و علم فقه برآمده از مکتب اهل بیت استوار کرده بودند. ملاصدرا از این نظر انقلابی در فکر شیعه برپا کرد همچنان که صفویه تحولی در عمل شیعه ایجاد کرد.

رقابت دوم در درون مذهب شیعه میان علمای اصولی و علمای اخباری شکل گرفت. نیمه‌ی اول دولت صفویه تحت تأثیر قرآنت‌های باطنی از شیعه شکل گرفت. در عصر استقرار صفویه برای قیام شاه اسماعیل به مفاهیمی انقلابی نیاز بود که از عهده فقه بر نمی‌آمد. فقه دانش استمرار است نه علم انقلاب و مبارزه برای استقرار. همچنان که حقوق نسبت به علوم انسانی و اجتماعی دیگر چنین موقعیتی دارد. باری، شاه اسماعیل صفوی به عنوان مرشد کامل به قدرت رسید اما در ادامه راه شاه عباس صفوی، گرچه مرشدی کامل به نظر می‌رسد، نیازمند علم استمرار بود. به‌تدریج در دولت صفوی جایگاه فقیهان برتر از قول باشان (سلحشوران و شوالیه‌های صفوی) شد و این علما نیز چون محمدباقر مجلسی با مشرب‌ی اخباری بر دستگاه صفوی سلطه یافتند و گرچه حکمایی مانند ملاصدرا هم در این دوره نمود یافتند اما از نیمه دوم این حکومت فقه‌ها نه فقط بر عرفا که بر حکما هم چیرگی یافتند و کار به شاه سلطان حسین رسید و صفویه از هم گسیخت. با ضعف نهاد دولت در دوره‌ی افشاری و زندی و به‌خصوص قاجاری، نهاد دین مستقل و مقتدر شد و از ذیل دولت به در آمد. در آغاز عصر قاجار با برجستگی و درخشندگی علامه وحید بهبهانی مشرب اصولی در فقه شیعه بر مشرب اخباری چیره شد و به جای فقهایی که از میان احادیث و روایات برای استمرار دولت و سلطنت آیه و حدیث استخراج می‌کردند، مجتهدانی ظهور کردند که به استنباط احکام مستقل از حکام دست می‌زدند. نهاد دین از نهاد دولت مستقل شد و همتا و همپا بلکه مقتدرتر از سلاطین قاجار، علمای شیعه اقتدار یافتند و حوزه نفوذ شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی و آخوند خراسانی از ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بیشتر شد و انقلاب مشروطه شکل گرفت چون دین از دولت فربه‌تر بود.

سومین رقابت در فکر شیعه میان سه حوزه فقهی بود. اول حوزه هزارساله‌ی نجف که وارث مکتب سامرا هم بود و در عصر آخوند خراسانی به اقتدار اجتماعی بی‌سابقه‌ای رسید و رهبری سیاسی و مذهبی مردم ایران را در پایان عصر قاجار بر عهده گرفت. این حوزه از نظریه‌ی سیاسی ویژه‌ای پیروی می‌کرد که مدار آن نظارت فقیه بود و این نظریه سیاسی مستقیماً از فقه می‌آمد، فقه‌ها، شان خود را تقنین می‌دانستند و برای خود مقام اجرا قائل نبودند و به استقلال مقام قضا از اجرا هم باور داشتند. دوم حوزه دوصدساله‌ی قم بود که هم‌زمان با استقرار قاجاریه با تأسیس فیضیه شکل گرفت و هم‌زمان با استقرار سلطنت پهلوی احیا شد و شیخ عبدالکریم حائری یزدی آن را زنده کرد و در عصر آیت‌الله بروجردی به اوج اقتدار خود رسید. حوزه قم نیز در آغاز تحت تأثیر مکتب نجف از نظریه نظارت فقیه متأثر بود و آن را در دوره مرحوم بروجردی در عمل هم پیاده کرد اما بعداً از اقتدار این نظر در قم کاسته شد و حداقل از نظر سیاسی با ظهور علمایی مانند آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری نظریه ولایت فقیه قدرت گرفت.

به جز این دو حوزه‌ی بزرگ از میان دیگر حوزه‌های فکر و فقه شیعه تنها حوزه علمیه مشهد توانست استقلال گفتمانی خود را تا امروز حفظ کند. حوزه اصفهان با زوال صفویه رو به افول رفت و با وجود حفظ استقلال اداری خود از نظر گفتمانی در حاشیه حوزه علمیه قم قرار گرفت چنان که حوزه سامرا پس از میرزای شیرازی افول کرد و از نظر گفتمانی ذیل حوزه علمیه نجف قرار گرفت. حوزه‌های علمیه تهران هم با وجود تأسیس حکومت دینی هرگز نتوانستند سیدت فقهی مکتب تهران را بر حوزه‌های قم و نجف حاکم کنند هرچند که سیدت سیاسی یافتند.

اما حوزه علمیه مشهد هم از نظر اداری و سیاسی و هم از نظر فقهی و فکری مستقل ماند. آموزه‌های این حوزه آمیزه‌ای از شکاف‌هایی بود که آنها را برشمردیم و آن را در مقالی قرار می‌داد که به نام مکتب خراسان خواندیم.

از آن پس شیخ محمود حلیبی - که بعداً بنیان گذار انجمن خیریه حجته مهدویه شد - به شاگرد خاصی میرزامهدی اصفهانی بدل شد و چهار سال تمام از او درس گرفت و نگارش و ویرایش و تقریر درس‌های میرزا در معارف الهی، توحید، نبوت، عدل، خلقت، جبر و اختیار، اراده و مشیت الهی را عهده‌دار شد. مجموعه این تقریرات شیخ از درس‌های میرزا هم‌اکنون وقف کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است.

شیخ محمود حلیبی پس از این دوره تحصیل به گوینده‌ی خوش‌سخن آرای میرزای اصفهانی بدل شد. در رادیو مشهد به سخنوری می‌پرداخت و از منبری‌های معروف مشهد شد. حلیبی معتقد بود: «فلاسفه اسلام منهدم‌کننده اسلام هستند و خدمتگزار آن نیستند» (تقریرات ص ۲۵) «حکمت هارونی و فلسفه یونانی تنها صاعقه سوزاننده‌ای برای شرایع الهی و نوامیس ربانی است.» (توحید و عدل ص ۶۸) «سخن امثال جرجی زیدان صحیح است که فلسفه از یونان نشأت گرفته است زیرا اگر چنین نبود خاتم‌الانبیا باید فیلسوف می‌بود» (توحید و عدل ص ۴۲)

شیخ محمود حلیبی از استادش میرزامهدی اصفهانی آموخته بود که: «بعد از ظلم و جنایت بزرگ به رسول و ائمه طاهرین به وسیله مخلوط کردن علوم بشری با علوم دینی، خداوند به وعده خود وفا کرد و عموم علما و محدثین و فقها را هدایت کرد و خود را به آنها شناساند و آنان با اطلاع از علوم بشری به حفظ علوم و معارف الهی و ضبط علوم جدید (احادیث) قیام کردند و به مقالات فلسفی و عرفانی روی نیاوردند و در کتاب‌های خویش

و گفتار و اعمال خود از گفته‌های آنان اعراض نمودند» (ابواب‌المهدی ص ۵۲) اکنون شیخ این سخن میرزا را به عامه مردم یادآوری می‌کرد: «قدر فقهائون را بدانید شما را به اینها سپردند نه به ... ملاصدرا نه به میرداماد نه به ابن سینا نه به شیخ طوسی» (حزب قاعدین زمان ص ۱۶۱) حلیبی باور داشت: «سأسا جوهر ادیان الهی مبارزه با یونانی‌گری و یونان‌زدگی است.» (همان) و در تقریراتی که از میرزامهدی اصفهانی آموخته بود به این باور رسیده بود که: «در عصر امام رضا و بعد از آن، حادثه عظیم‌تری از حادثه ثقیفه بر اسلام وارد آمده که آن ترجمه فلسفه و انتشار آن در بین مسلمانان به دستور (هارون) الرشید بود... رسوخ فلسفه در اذهان مسلمانان سبب وهن جمیع احادیث و معارف در نظرشان گشت حتی علمای محقق شیعه بر اثر مشوب بودن ذهن به فلسفه به این روایات اهتمام نکردند و این سبب شد بسیاری از اخبار معارف از بین برود.» (تقریرات، صص ۱۵۶-۱۵۴)

## ۴ انتقال آموزه‌های مکتب خراسان به روشنفکری مذهبی

اما فقط تئسیخ محمود حلیبی نبود که پای درس میرزامهدی اصفهانی نشست و آرای استاد را در تأسیس نهادهای مذهبی مانند انجمن حجته به کار بست. در درس میرزا شاگردان بسیاری می‌نشستند که بعضی از آنها به راهی یکسره متفاوت رفتند. محمدرضا حکیمی فهرستی از ۲۶ شاگرد خاص میرزامهدی اصفهانی را تهیه دیده که شیخ محمود حلیبی خراسانی در رتبه بیستم و استاد محمدتقی شریعتی مزینانی در رتبه چهاردهم قرار دارد. (مکتب تفکیک ص ۲۲۴) اگر این رتبه‌بندی برخاسته از پرهیز استاد حکیمی در فرو کاستن مقام شاگردی مرحوم حلیبی نباشد قاعدتاً گویای اهمیت جایگاه پدر دکتر علی شریعتی هست چنان که از آن مرحوم خود نقل کرده است که:

«از اساتید آن زمان مرحوم میرزای اصفهانی بود که فضلی مشهد همه به درس مرحوم میرزا می‌رفتند تا وقتی که مدرسه‌ها را به عنوان آثار قدیمه بستند و طلاب را از آنجا خارج کردند و ما را هم بیرون کردند البته اینها بهانه‌ای بود برای اینکه حوزه‌ها را جمع کنند، اصلاً می‌خواستند روحانیت را جمع کنند... فضلی مشهد به درس مرحوم میرزای اصفهانی می‌رفتند فضلاً و بزرگانی مثل حاج شیخ هاشم قزوینی، حاج شیخ مجتبی قزوینی و آقا میرزا جواد آقا تهرانی که ... همان کتاب عارف و صوفی چه می‌گویند ناظر به مطالب و تذکرات میرزای اصفهانی است که ایشان نوشته‌اند و مذاق همه اینها هم همان مذاق میرزای اصفهانی بود... فضلی طراز اول حوزه مشهد مثل آقا شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ مجتبی قزوینی - دیگر از اینها که بالاتر نداشتیم - و بعد از آنها کسانی مثل حاج شیخ محمود حلیبی و میرزای فوفانی و آقا میرزا جواد آقا تهرانی و دیگران همه از شاگردان میرزای اصفهانی بودند و همه در برابر او تسلیم بودند. ایشان با فلسفه مخالف بود و همه اینها را از فلسفه برگرداند. مردی بسیار باتقوا و شریف و دانشمند بود. وقتی فلسفه را در می‌کرد اینطور نبود که بی‌جهت بگوید فلسفه مردود بلکه تمام مباحث فلسفی را جز به جز نقل می‌کرد و به شاگردانش می‌گفت شما که اینجا نشستاید همه فلسفه خوانده هستید، ببینید من درست فهمیده‌ام یا نه؟ اگر من بد فهمیده‌ام مرا راهنمایی کنید و مطلب بزرگان فلسفه مثل ملاصدرا یا ابن رشد یا ابن سینا را نقل می‌کرد و بعد از تصدیق آقایان فضلاً آن وقت از روی مبنای صحیح علمی و با استفاده از احادیث و روایاتی که از ائمه رسیده که با فلسفه مخالفت

کرده‌اند آن مطلب را رد می‌کرد.» (مکتب تفکیک، صص ۴۱۱-۴۰۹) این گونه است که می‌توان ریشه‌ی مشهورترین جمله علی شریعتی درباره‌ی فلسفه: «فیلسوفان بقیه‌زهای تاریخ‌اند» را دریافت و اثرات مکتب معارف خراسان بر آن را پیدا کرد حتی اگر حکیمی بنویسد: «از آثار دکتر شریعتی سخن معروف دکتر شریعتی جامع‌شناس تیزنگر درباره فیلسوفان را تأدیاً نقل نمی‌کنم.» (پیام جاودانه، ص ۱۱۳) روشن است که این اشاره از سوی حکیمی در مقام نشان دادن نسبت تفکیک و شریعتی است و نه الزاماً تطبیح لحن او.

نکته مهم در قرابت و نسبت مکتب خراسان و روشنفکری مذهبی ایران در این بحث نظری نهفته است که علمای تفکیکی میان سه معرفت: دین، فلسفه و عرفان تمایز ایجاد می‌کنند اما از تفکیک علم از دین حرف نمی‌زنند و علم تجربی را تحسین می‌کنند: «ای کاش مسلمانان به آنچه کتاب آسمانی آنان را از نخست به آن فرا خوانده بود و راه شناخت صحیح را معرفی کرده بود یعنی عینی‌گرایی، سیر، مشاهده، دیدن، بساویدن، تجربه و آزمون گوش فرا داده بودند... اگر چنین شده بود امروز ما فقط در یک بخش صدها جابربن حیان می‌داشتیم و قرن‌ها پیش از راجربیکن... فرانسیس بیکن به حرکت تحول علمی و ترک تقلید ارسطویی می‌پرداختیم و بسی بیشتر از کپلر و گالیله آسمان را می‌شناختیم.» (محمدرضا حکیمی: پیام جاودانه، صص ۱۲۲-۱۲۱) و می‌دانیم که موج‌های اولیه روشنفکری مذهبی به‌خصوص از بازرگان و سحایی و بعداً طالقانی و شریعتی تا چه اندازه ضدفلسفه و طرفدار علم تجربی چه در علوم دقیقه و چه در علوم انسانی بوده‌اند. البته این احتمال وجود دارد که حکیمی خود تحت تأثیر روشنفکری مذهبی بوده باشد اما از بطن آموزه‌های تفکیکی برمی‌آید که این رابطه در آرای علمای متقدم تفکیک هم ریشه داشته است.

اثرات مکتب خراسان فقط روی فرزند خراسان علی شریعتی و پدرش استاد محمدتقی شریعتی دیده نمی‌شود. حکیمی می‌نویسد: «برخی از شاگردان استاد شریعتی بعدها (سال‌ها پیش) به تهران آمدند و به خدمت مجاهد بزرگ... حضرت آیت‌الله سیدمحمود طالقانی... شرفیاب شدند و به استفاده پرداختند و گفت‌وگوها کردند و اکنون شاید بتوان گفت که در پی‌گیری کارهای قرآنی مرحوم طالقانی نقشی داشته‌اند. اگر اینچنین باشد می‌توان گفت آن شعله که در مسجد هدایت تهران سر بر کشید از مشعل شعله در مدرسه نواب مشهد و درس‌های قرآنی و شناختی وحی بنیاد میرزای اصفهانی و همچنین از مرکز نیرومند نشر فکر دینی کانون نشر حقایق اسلامی و سرانجام از فروغستان فروغزاد و اشراق فروغ‌گستر حجج رضویه و خاک بهشتی خراسان امام ابوالحسن علی بن موسی الرضاع) مشعل گشت.» (پیام جاودانه، ص ۱۵۸) اثرات مدرسه معارف بر روشنفکری مذهبی البته آن اندازه زیاد هست که گفتار مستقلی را طلب کند. در آرای شریعتی و طالقانی از نهضت بازگشت به قرآن به کرات سخن به میان آمده و مفهوم سنتی روحانیت و حتی واژه روحانیت به نقد گرفته شده است شریعتی از ترجیح ابوذر بر ابوعلی سینا سخن می‌گوید و تحت تأثیر مکتب خراسان به تأکید مکرر و بی‌سابقه بر اندیشه مهدویت و بازسازی تشیع به‌عنوان یک ایدئولوژی دست می‌زند. تأکید شریعتی بر تشیع و انتظار نسبت مستقیمی با آموزه‌های مهدوی خراسانی دارد.



رای علی شریعتی درباره فلسفه متاثر از مکتب تفکیک بود



حکیمی می‌گوید تفسیر طالقانی متاثر از مکتب تفکیک بود

## ۵ آموزه‌های تفسیری مکتب خراسان: تفسیر انقلابی از قرآن

نگاه ضدفلسفی (یا غیرفلسفی) مکتب خراسان در گذار از روشنفکری مذهبی به روش‌های تفسیری نوینی منتهی شد که آثار سیاسی - اجتماعی شگرفی از خود برجای گذاشت. گفتیم و دیدیم که صاحب مکتب تفکیک میرزامهدی اصفهانی و شاگردانش به قرآن اهمیت ویژه‌ای می‌دادند و متن دین را نه تفسیر و تأویل‌های فلسفی و عرفانی که آیه‌های قرآنی می‌دانستند. آنان به‌شدت به ظاهر آیات و روایات بها می‌دادند و از تفلسف و تصوف اعراض می‌کردند. نفوذ آرای تفکیکی حتی به تهران رسید و در تفسیر پرتوی از قرآن مرحوم طالقانی اثر گذاشت تفسیری که در تمایز با تفسیر المیزان علامه طباطبایی مهم‌ترین فیلسوف صدرایی معاصر قرار داشت. نگاهی به فهرست شاگردان خاصی میرزامهدی اصفهانی نشان می‌دهد که همگی آنان به قرآن‌شناسی توجهی ویژه داشتند. در فهرستی دیگر محمدرضا حکیمی از این شاگردان یاد می‌کند: «استاد محمدتقی شریعتی مزینانی خراسانی (سقراط خراسان) حاج شیخ محمود حلیبی خراسانی، حاج سیدجواد خامنه‌ای، حاج سیدهاشم نجف‌آبادی میردامادی (صاحب تفسیر)» (مرام جاودانه، صص ۲۰۲-۲۰۱) القاب از حکیمی است.

از این فهرست جدید افزون بر نام‌های گذشته دو نام تازه جلب توجه می‌کند. اول پدر آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و دوم پدر بزرگ مادری ایشان. در «شرح اسم» (زندگی‌نامه

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای) می‌خوانیم: «تتها کتاب طبع شده از آیت‌الله حاج سیدهاشم نجف‌آبادی میردامادی ایدرز بزرگ مادری رهبری ا خلاصه البیان فی تفسیر القرآن به زبان فارسی است، جلد اول این تفسیر چهار جلدی در ۱۳۳۹ ش توسط انتشارات آخوندی چاپ شد. از تألیفات چلپ‌شده وی... شرح حال عالمان بزرگ است که به حضور حضرت حجت (عج) رسیده‌اند» (هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم ص ۱۳) در واقع مکتب خراسان برخلاف مکتب قم و نجف به علم تفسیر بیش از علم فقه توجه داشته و آثار تفسیری متعددی از درون سنت آن شکل گرفته است.

در مجموع دو گروه تفسیر در آراء و آثار شاگردان مدرسه معارف خراسان دیده می‌شود. اول تفاسیر محافظه‌کارانه از دین که توسط نویسندگان و گویندگان انجمن حجتیه ارائه می‌شد و دوم تفاسیر انقلابی از قرآن که گروهی دیگر از نویسندگان و گویندگان و شاگردان مکتب خراسان پیش‌تاز آن بود. روحانیون انقلابی و روشنفکران مذهبی مانند آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و استاد محمدتقی شریعتی از ارائه‌کنندگان این تفسیر بودند. تفسیر استاد شریعتی به عنوان تفسیر نوین شناخته می‌شد و تفاسیر آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد کرامت مشهد ارائه می‌شد. تفسیر انقلابی از قرآن محصول دو نوع آموزش بود از سویی آموزه‌های مکتب خراسان که بر نظریه تفکیک دین از فلسفه و عرفان استوار بود، در شرح اسم می‌خوانیم: (آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای) از این رو در جلسه‌های بحث حاج میرزا جواد تهرانی حاضر شد. آیت‌الله میرزا جواد تهرانی که متأثر از آموزه‌های میرزا مهدی غروی اصفهانی بود

در نشست‌های خود به نقد و رد کتاب منظومه حاج ملاهادی سبزواری می‌پرداخت. (آیت‌الله) سیدعلی خامنه‌ای برای تطبیق این تفکر با مشرب فلاسفه پنهانی و خصوصی در درس آقا شیخ رضا اسی حاضر می‌شد تا جدال این دو اندیشه را بهتر دریابد. آقا شیخ رضا اسی از استادان فلسفه و دوستان معتمد آیت‌الله میلانی بود. (نقل قول مستقیم آیت‌الله خامنه‌ای): «یکی از دوستانم که در قم فلسفه را خوب خوانده بود گفت اینطور نمی‌شود تو بروی درس آقا میرزا جواد آقا و منظومه را رد کنی. چون به این ترتیب تو مفاهیم حکمی را یاد نمی‌گیری خوب است پیش کسی که معتقد به حکمت است بروی و این درس را بخوانی و من هم این حرف را قبول کردم و رفتم پیش یک شخصی به نام آقای شیخ رضا اسی که در مشهد محضردار بود لکن ملای قدیمی و فاضل و حکیم و خیلی هم معتقد به حکمت بود». آقای خامنه‌ای مدت کوتاهی هم در درس فلسفه حاج شیخ مجتبی قزوینی حاضر شد او هر چند مخالف فلسفه بود اما مدرس معقول و فلسفه بود. مبانی ویژه‌ای در مسائل فلسفی داشت آن را در درس می‌داد و نظرات ملاصدرا و ملاهادی سبزواری را رد می‌کرد. (نقل قول مستقیم آیت‌الله خامنه‌ای): «من مختصری درس ایشان را در باب حدوث و قدم رفتم. از بس بدبین بود شاگردها بند نمی‌آوردند مگر شاگردهای قدیمی و انس گرفته به بیان ایشان». (شرح اسم، ص ۶۶)

و از سوی دیگر این نوع تفسیر ریشه در آموزه‌هایی داشت که در حوزه علمیه قم ارائه می‌شد:

«از دیگر جلسه‌های علمی (آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای) شرکت در درس اسفار ملاصدرا و شقایق ابن سینا که توسط علامه سیدمحمدحسین طباطبایی ارائه می‌گردید، بود. وی بخش‌هایی از این دو کتاب فلسفی را از علامه طباطبایی درس گرفت و مدتی نیز در درس اشارات آقای حسینعلی منتظری حاضر شد. ایشان در نوبت درسی بعد در اشارات را ترک کردند و اسفار را شروع کردند از اول اسفار... درس ایشان را می‌رفتم». (شرح اسم، ص ۸۵)

بر همین اساس است که برخی مانند دکتر غلامعلی حدادعادل معتقدند: «هن یک جمع‌بندی اجمالی از جایگاه فلسفه در ذهن ایشان (آیت‌الله خامنه‌ای) دارم. ایشان برخلاف اینکه از حوزه‌ی مشهد برخاسته‌اند، از نظر رایج در حوزه‌ی مشهد نسبت به فلسفه‌ی رسمی را ندارند. در حوزه‌ی مشهد نگاهی که به مکتب تفکیک موسوم شده با فلسفه بر سر لطف نیستند؛ البته به در جات گوناگون آقای خامنه‌ای هم به همان حوزه تعلق دارند و در آنجا نشو و نما کرده‌اند اما نظر منفی نسبت به فلسفه‌ی اسلامی پیدا نکرده‌اند؛ بلکه نظر مثبت دارند. ایشان در فلسفه، به اعتباری، فرزند فکری علامه‌ی طباطبایی هستند، نه فرزند آقا شیخ مجتبی قزوینی که البته بسیار برای این بزرگوار احترام قائل هستند، ایشان به من می‌فرمودند ما در محضر آقا شیخ مجتبی دو تا درس می‌خواندیم. ساعت اول ایشان فلسفه و منطق به ما درس می‌داد؛ خیلی دقیق، درس و فنی. ساعت بعد همان حرف‌ها را مطابق نظریه‌ی مکتب تفکیک رد می‌کرد. بنابراین آقای خامنه‌ای هر دو نگاه را در حوزه‌ی مشهد تجربه کرده است. ولی خطی که ایشان دنبال کرده و نسبت به آن نظر دارد، خط یا مشرب فلسفی علامه‌ی طباطبایی و آقای مطهری است. (فرهنگ عمومی، ش ۱۰ خرداد ۹۱، ص ۶۰)

شاید به همین علت بود که یکی دیگر از برآمدگان خراسان یعنی سیدمحمد خامنه‌ای

هم‌اکنون بنیاد فلسفی به نام ملاصدرا را اداره می‌کند که به ترویج رسمی حکمت متعالیه می‌پردازد. در واقع حتی در درون جغرافیای خراسان افرادی مانند مرحوم مرتضی مطهری و مرحوم سیدجلال الدین آشتیانی ظهور کردند که شیفته ملاصدرا و ابن عربی بودند. این افراد البته در مجموع بیش از آنکه دل در گرو جغرافیای خراسان داشته باشند دانش‌آموخته حوزه علمیه قم بودند و در حضور مدرسان فلسفه مانند علامه سیدمحمدحسین طباطبایی و آیت‌الله حسینعلی منتظری درس خوانده بودند. اما شکاف یاران خراسانی با مکتب خراسانی فقط در آموزش فلسفه نبود در آئین انقلاب هم بود.

## ۶ مکتب خراسان و انقلاب اسلامی: نفی مبارزه سیاسی

علمای مکتب خراسان اهل مبارزه سیاسی نبودند. تفکیک دین از فلسفه و عرفان به تفکیک دین از سیاست و انقلاب هم انجامیده بود و این چیزی نبود که طلاب جوان و علمای آینده خراسانی به آن رضایت دهند.

یکی از این اساتید شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۸۶-۱۳۱۸ ق) بود. مدرسی متولد قزوین و مقیم مشهد که «بیان الفرقان» را نوشته بود و نه فقط به تفکیک دین از فلسفه که به تفکیک آن از سیاست باور داشت: «مرحوم آشتیانی مجتبی قزوینی... اهل سیاست نبود... مشرب ضدفلسفی داشت و با کسانی که اهل فلسفه بودند به کلی مخالف بود از جمله با آقای خمینی و آیت‌الله میلانی... که معروف بود به مکتب فلسفه و عرفان... اما... می‌گفت پرچم اسلام امروز دست آقای خمینی است و بر همه واجب است که از او اطاعت کنند» (آیت‌الله خامنه‌ای به نقل از شرح اسم، ص ۱۵۱)

استاد البته تحت تأثیر شاگردانش اهل حرمت نهادهن به روحانیت مبارز شده بود: «مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی پس از دستگیری امام در هجرت علما به تهران نخستین عالمی بود که از مشهد راهی تهران شد زمانی که امام آزاد شد و به قم بازگشت، به دیدن ایشان رفت. همو که آیت‌الله میلانی را دهه‌سی به اقلمت در مشهد تشویق کرد و وقتی دید طرفدار فلسفه است با او قطع رابطه نمود هنگام شروع نهضت به خانه‌اش رفت». (شرح اسم، ص ۲۰۲)

اما روش کلی اصحاب تفکیک پرهیز از سیاست بود. از دیگر علمای تفکیکی حاج میرزا جواد آقا تهرانی خراسانی (۱۳۶۸-۱۲۸۳ ش) بود. متولد تهران، محصل نجف و مقیم مشهد و از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی که کتاب‌هایی چون «فلسفه بشری و اسلامی» و «عارف و صوفی چه می‌گویند؟» را نوشته بود.

تلاش طلاب جوان و انقلابی برای به هیجان آوردن این استاد هم چندان موثر نبود. نویسنده شرح اسم می‌نویسد:

«آقای خامنه‌ای به یاد می‌آورد که در سال ۱۳۴۲ به خانه حاج شیخ مجتبی قزوینی رفت... که رضایت او را برای گذاشتن امضاءش پای اعلامیه‌ای بگیرد. آقای قزوینی اعلامیه را خواند. پسندید گفت که امضاء می‌کنم اما دیگر آقایان خواهند گفت فلان جای اعلامیه اشکال دارد و چون قزوینی امضاء کرده و دیگر امکان تغییر دادن آن نیست امضاء نخواهند کرد بهانه می‌گیرند و امضاء نمی‌کنند توصیه کرد اعلامیه را ابتدا به آنان نشان دهد کم و زیاد کند، امضاءها را بگیرد. نام و امضای او پای این اعلامیه محفوظ است... گفت که از آقایان میرزا جواد آقا تهرانی و حسینعلی مروریاد شروع کند: من رفتم منزل میرزا جواد آقا... گفتند ما امضاء نمی‌کنیم گفتیم چرا؟ گفتند ما اصلاً با امضاء مخالفیم... پای هیچ کاغذ عمومی را هم حاضر نیستیم امضاء کنیم من اوقاتم تلخ شد». (شرح اسم، ص ۲۰۲)

در میان طلاب مشهد اما جوان دیگری هم بود که با استقرار در حوزه علمیه مشهد کوشید میان مکتب تفکیک و انقلاب اسلامی پیوند ایجاد کند. این طلبه جوان دلی در حوزه سنت و سری در عالم تجدد داشت. هم از علمای تفکیکی درس می‌گرفت و هم با روشنفکران دینی راه می‌رفت.

## ۷ باز آفرینی مکتب خراسان: قرائت انقلابی از مکتب تفکیک

طلبه‌ای که از آن سخن گفتیم و بعداً به علامه‌ای تبدیل شد محمدرضا حکیمی نام داشت. حکیمی از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی بود. «در پنجشنبه ۱۹ ذیحجه ۱۳۶۵ (میرزا) از این جهان بگذشت و پس از تشییعی باشکوه این بنده نیز آن روزها طلبه‌ای نوجوان و در انبوه تشییع‌کنندگان گم بودم».

محمدرضا حکیمی همچنین مورد اعتماد و علاقه علی شریعتی بود به گونه‌ای که وصی او در بررسی آثارش پس از مرگ شد. حکیمی با محافل روشنفکری تهران روابط گرم و صمیمانه داشت و سبک ادبی و نگارش حماسی‌اش مورد توجه نسل جوان بود. او از این هنر



آیت‌الله بروجرذی علت مخالفت خود با درس فلسفه علامه طباطبایی و آیت‌الله منتظری را فشار علمای مشهد و شاگردان میرزا مهدی اصفهانی بیان کرد



آیت‌الله بروجرذی علت مخالفت خود با درس فلسفه علامه طباطبایی و آیت‌الله منتظری را فشار علمای مشهد و شاگردان میرزا مهدی اصفهانی بیان کرد

و آن میراث فکری بهره برد تا مکتب تفکیک و انقلاب اسلامی را به هم نزدیک کند. اما مگر نقری در کار بود که حکیمی به رفع آن بکوشد؟

واقعیت این بود که با ظهور آیت‌الله سیدروح‌الله خمینی در حوزه علمیه قم، چراغ رو به زوال حکمت متعالیه و مکتب ملاصدرا دوباره روشن شد. آیت‌الله خمینی در آغاز مدرس اخلاقی بود و فلسفه و حتی هنگامی که تحت تأثیر علمای ضدفلسفه و عرفان ناگزیر به تعطیل درس خود در قم شد، چندان که باید در پی مقام و منزلت مرجعیت در فقه نبود. از مشرب حوزوی امام خمینی روایت‌های معتبری در دست است از جمله آیت‌الله منتظری می‌نویسد:

«آیت‌الله خمینی زیر کتابخانه مدرسه فیضیه عصرهای پنج‌شنبه و جمعه درس اخلاق می‌گفتند البته در درس اخلاقی ایشان، عرفان هم زیاد بود چیزهایی از کلمات خواجه عبدالله انصاری می‌گفتند... ایشان درس فلسفه داشت منظومه و اسفار می‌گفتند و درس فقه و اصول نداشتند ولی درس اخلاقی ایشان عمومی بود.» (خطرات صص ۹۱-۹۰)

«درس مرحوم امام به شکلی بود که فلسفه را با عرفان با هم می‌گفت مخصوصاً در اسفار (ملاصدرا) که فلسفه و عرفان با هم مخلوط است و چون ایشان ذوق عرفانی داشت طبعاً به مناسبت مسائل عرفانی هم مطرح می‌شد.» (همان صص ۱۹۴)

سرانجام این شیوه تدریس امام با واکنش‌هایی روبه‌رو شد. ایشان در درس حرف‌های محی‌الدین عربی و سایر عرفا را هم نقل می‌کردند و در مقابل بعضی با فلسفه و این جور مباحث مخالف بودند و حتی گاهی فلاسفه را کافر می‌دانستند. من آن آقای را که گفته بود ظرف حاج آقا صطفی را آب بکشند می‌شناسم بعد هم گفته بود خوب مدرس که فیلسوف نیست و آن‌شاءالله فرزند تابع‌ان‌شرف ابوین است! (همان صص ۱۹۷)

تفکیکی‌ها گاه با افتخار از همراهی آیت‌الله بروجردی رئیس وقت حوزه علمیه قم با خود یاد می‌کنند و پیام آن مرحوم به آیت‌الله منتظری و علامه طباطبایی در تعطیل درس فلسفه را یادآوری می‌کنند اما به نظر می‌رسد راه و روش آیت‌الله بروجردی بیش از آنکه تفکیکی باشد، تدبیری بود برای حفظ حوزه قم به خصوص آنکه از ایشان روایت شده که از مشهدی‌ها پیغامی به او در این باره رسیده بود. آیت‌الله منتظری داستان تعطیلی درس فلسفه علامه طباطبایی و خود در حوزه علمیه قم به دستور آیت‌الله بروجردی را این‌گونه روایت می‌کند که چون آیت‌الله بروجردی دستور توقف تدریس این دو استاد را داد و حتی در مورد علامه طباطبایی دستور قطع شهریه شاگردانش را صادر کرد، منتظری به دیدار بروجردی رفت:

«گفتم آقا از درس‌های حوزه آن قسمت که در دانشگاه‌ها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما هم بد است فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده این چیز خوبی نیست. بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند من هم می‌دانم. من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند. بعد معلوم شد که طرفداران آیت‌الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت‌الله بروجردی برای درس‌های فلسفه فشار می‌آورده‌اند.» (خطرات آیت‌الله منتظری ج ۱، صص ۱۲۷)

این تضاد دو حوزه قم و مشهد بعداً در طول تاریخ معاصر ادامه یافت. اصحاب انقلاب اسلامی عمدتاً از استادان حکمت متعالیه بودند و در رأس آنان افرادی مانند آیت‌الله خمینی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مطهری قرار داشتند و به زودی به یک فلسفه سیاسی مستقل مجهز می‌شدند. نظریه ولایت فقیه آیت‌الله خمینی تحولی بزرگ در حوزه‌های علمیه ایجاد کرد. ولایت فقیه تا قبل از آیت‌الله خمینی مفهومی فقهی - حقوقی بود اما در اثر درس، ایشان در نجف به مفهومی سیاسی - اجتماعی بدل شد. «ولایت» در این نوع تئوری پرزازی دینی - ریشه در «عرفان» داشت نه «فقه» یعنی از مفهوم عشق پیرو به پیر سرچشمه می‌گرفت نه تقلید مقلد از مقلد که در فقه مرسوم بود. ولایت فقهی یک قرارداد اجتماعی است و ولایت عرفانی یک اعتقاد قلبی. از درون این دستگاه فکری بر مبنای فلسفه و عرفان اسلامی یک نهضت فکری - سیاسی شکل گرفت که به زودی همه حوزه‌های فکری شیعه را در نوردید و انقلابی صدرایی را سامان داد. آیت‌الله خمینی قائل به تفکیک دین از عرفان و فلسفه نبود و نوعی روشنفکری دینی را در حوزه علمیه بنا نهاد که نیای آن ملاصدرا بود.

نظریه ولایت فقیه از این رو با مکتب خراسان در تضاد بود که علمای این مکتب تنها به نظریه حکومت معصوم اعتقاد داشتند. آنان چون تنها معرفت‌راستین را معرفتی می‌دانستند که از ناحیه خدا یا معصوم به انسان رسیده، تنها حاکم واقعی را هم خدا یا معصوم می‌دانستند و از این رو به هیچ معرفت فلسفی یا عرفانی حتی متصل به وحی باور نداشتند و بر همین اساس با هرگونه قیام هم مخالف بودند جز زمانی که امام زمان (عج) قیام کند. محمدرضا حکیمی در این میان از سویی دل‌بسته یاران خراسانی خویش بود و از سوی

دیگر سر در شور انقلاب اسلامی داشت پس سعی کرد میان انقلاب و تفکیک، آشتی برقرار کند و سنت دوری اهل تفکیک از سیاست را نقض کند.

اقدام نخستش این بود که در مشهد آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی را که در فلسفه و عرفان با امام خمینی همفکر نبود، به همراهی با امام خمینی و تأیید او برانگیخت و به تبع او، شماری فراوان از روحانیون حوزه خراسانی در پی امام خمینی روانه شدند. دیگر اینکه قطب فرهنگ تشیع یعنی علامه امینی را پس از گفت‌وگوهای زیاد بر آن داشت تا قیام امام خمینی را تأیید کند و ال‌خمینی ذخیره الله للشیعه بگوید. ام‌محمد اسفندیاری/راه خورشیدی/ص ۲۵۵]

تلاش برای نزدیکی مکتب معارف خراسان و انقلاب اسلامی تا جایی موفقیت‌آمیز بود که پیر کهن‌سالی چون میرزا جواد آقا تهرانی که قبل از انقلاب از امضای اعلامیه به سود انقلاب اسلامی خودداری کرده بود، با شروع جنگ ایران و عراق «با وجود کهولت سن برای تشویق و تشجیع مدافعان اسلام و مرزهای میهن اسلامی چندین بار به جبهه‌های جنگ نیز رفت» (محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، صص ۳۰۸) البته ایشان همان کسی بودند که «مشهور است که تفسیر عرفانی حضرت امام (از سوره حمد در صدواً سیما) با درخواست مرحوم تهرانی از ایشان متوقف شد» (سمات، ش ۷، صص ۱۴)

محمدرضا حکیمی در ادامه‌ی این مسیر برای همراهی با انقلاب اسلامی به بازاندیشی در مفهوم حکومت اسلامی از نگاه مکتب خراسان دست زد و کتابی به نام تفسیر آفتاب در ستایش از امام خمینی نوشت. می‌دانیم که مکتب خراسان هرگز در پی حکومت اسلامی نبود چراکه تصور می‌کرد امکان چنین حکومتی در عصر غیبت وجود ندارد. اصحاب مکتب خراسان بنا به نظریه الهیاتی و معرفتی خود، تنها متن موفق در فهم دین را قرآن و تنها افراد موفق از ارائه فهم قرآن را معصومین می‌پنداشتند که در عصر غیبت این مسوولیت با امام زمان (عج) است. بنابراین نظریه امتناع حکومت دینی در عصر غیبت یکی از اصول مکتب خراسان بود. تنها حکومت دینی واقعی از نظر علمای خراسان حکومت معصوم بود و بس و به همین علت با حکومت‌های وقت همکاری نمی‌کردند اما در عین حال از تلاش برای براندازی آنها هم خودداری می‌کردند چراکه مطمئن نبودند جانشین شایسته‌ای برای ایشان فراهم آید. این رأی در نظر آخوند خراسانی هم دیده می‌شد که حکومت‌های مشروطه و مطلقه سلطنتی را هر دو غیر مشروطه می‌شمرد و تنها دلیل برتری مشروطه بر مطلقه را ظلم کمتر آن می‌شمرد. در حالی که مرحوم شیخ فضل‌الله نوری امکان استقرار حکومت مشروطه را منتفی نمی‌دانست و آن را بر مشروطه برتری می‌داد. شیخ فضل‌الله نوری صدرایی نبود اما احتمال تفکیکی بودن آخوند خراسانی بسیار است چنان که میرزای اصفهانی شاگرد مستقیم میرزای نائینی نظریه پرده‌پراز مشروطه دینی بود. همین تضاد میان دو مکتب خراسان و تهران سال‌ها پس از انقلاب مشروطه در انقلاب اسلامی هم تکرار شد و محمدرضا حکیمی برای رفع مشکل به نظریه پرده‌پازی دست زد. این گونه بود که نظریه حکومت مشابه متولد شد حکیمی در تفسیر آفتاب می‌نویسد:

«هن از سال‌ها پیش از حکومت مشابه دم زده‌ام. باید خود را از همه‌ی نظام‌ها و سیستم‌ها و ایدئولوژی‌های غرب و شرق فارغ بناریم و جدا بگیریم و به دنبال نظامی اصیل باشیم اگر علاوه بر اصالت، شرط کمال را نیز در آن ملحوظ کنیم که باید باشد، ناچاریم به نوع حکومت معصوم برسیم... چون در عصر غیبت معصوم نام‌ی توانیم به چنین حکومتی صد در صد دست یابیم، و به علت نبودن خود معصوم، به سراغ حکومت مشابه می‌رویم یعنی حکومتی که حتی‌الامکان عناصر حکومت معصوم در آن حضور داشته باشد و نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین انواع حکومت‌ها باشد به حکومت معصوم... امروز حوزه رهبری می‌تواند... حکومت مشابه یادشده را در قالب جمهوری اسلامی مبتنی بر ماهیت مترقی جهان‌بینی تشیع در خارج تحقق بخشد. (تفسیر آفتاب، صص ۳۲۷)

اجتهاد حکیمی در مکتب تفکیک به این حوزه محدود نماند. یکی از تبعات مکتب خراسان، نفی تفسیر انحصاری از دین توسط روحانیان بود. گرچه اکثریت علمای مکتب تفکیک از روحانیت بودند اما فلسفه‌زدایی از حوزه در عمل سبب می‌شد بخش عمده‌ای از آموزش‌های حوزوی مانند منطق و کلام که در قالب علم اصول، مقدمه فقه شمرده می‌شد، کم اهمیت شود. متن قرار گرفتن قرآن و حدیث و تأکید بر تصدیق ظاهر آیات و روایات به جای تفسیر و تأویل آنها سبب شد نسل تازه‌ای از مبلغان دین ظهور کنند که الزاماً ملبس به لباس روحانیت نبودند. با این مبلغان تازه در سطرهای آینده بیشتر آشنا خواهیم شد اما آنچه مهم است اینکه یکی از همین افراد یعنی استاد محمدرضا حکیمی (که همانند محمدتقی شریعتی روحانی بی‌پاس روحانی بود) به حکومت اسلامی چه توصیه‌ای می‌کند: «هن گمان می‌کنم یکی از وظایف شرعی امام (خمینی) یک تصفیه‌ی سریع و انقلابی و بی‌گذشت است در حوزه‌ها» (تفسیر آفتاب، صص ۳۲۱)



امام خمینی مدرس فلسفه و عرفان بود و در درس‌هایش از ابن عربی نقل قول می‌کرد همچنان که آیت‌الله مطهری فیلسوفی صدرایی بود



می کردند. انجمن حجتیه به همین سبب در طول زمان صورتی غیرروحانی و غیرآخوندی پیدا کرد و بسیاری از روشنفکران مذهبی به عضویت آن درآمدند. همچنین انجمن به علت بهره بردن از روش‌های غیرمستقیم و غیرعلنی در تبلیغ دین و نفی بهائیت به تدریج به سازمانی غیرعلنی و مخفی بدل شد. هویت اعضای انجمن نمی‌توانست بر همه آشکار باشد. چراکه در موارد زیادی یک انجمنی خود را بهایی جلوه می‌داد و با حضور در محافل بهایی ابتدا با آنها همدلی می‌کرد و بعداً به تشکیک و تردید در مبانی بهائیت می‌پرداخت و این فرآیند محتاج نوعی پنهان‌کاری بود که از نظر شرعی توجیه می‌شد.

اما برخلاف انتظار انجمن حجتیه، انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و امام خمینی به عنوان یکی از مدرسان حکمت متعالیه و معتقدان به راه ملاصدرا به پیروزی رسید. برای اولین بار فقیهان شیعه در معرض حکمرانی قرار گرفتند و مدرسان فلسفه صدرایی مانند آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مطهری در عالی‌ترین سطوح مملکتی قرار داشتند. بدون آنکه معصوم باشند.

در چنین شرایطی انجمن حجتیه تغییر استراتژی داد. آنها نوک پیکان حمله خود را از فرقه بهائیت به حزب توده تغییر دادند و الحاد مارکسیستی را پس از ارتداد بهایی، مهم‌ترین دشمن شیعه معرفی کردند.

## انجمن حجتیه:

### تلاش برای نفوذ پس از انقلاب اسلامی

حکومت جدید گرچه در مبانی فلسفی و نظری خود با انجمن حجتیه اختلافات عمیق داشت اما در درون خود، از حضور افرادی بهره می‌برد که سابقه حضور در انجمن را داشتند. در واقع انجمن حجتیه در طول سه دهه فعالیت علنی خود از ۱۳۲۲ تا ۱۳۴۲ صدها مدیر، مبلغ و سخنگو تربیت کرده بود که برای حکومت جدید ارزشمند و منحصر به فرد تلقی می‌شدند. روحانیت صدرایی فاقد حزب منسجم بود و به روشنفکران دینی یا چریک‌های مذهبی اعتقادی نداشت. حجتیه در گذشته به درون همه‌ی این جریان‌های سیاسی نفوذ کرده بود. افرادی مانند عبدالکریم سروش (از اصلاح‌طلبان بعدی)، اکبر پرورش (از اصول‌گرایان بعدی) و مهدی ابریشمی (از مجاهدین خلق) سابقه آموزش در انجمن حجتیه داشتند. از جوان‌ترها افرادی مانند عطاءالله مهاجرانی و اسفندیار رحیم‌مشایی در زمره انجمنی‌ها بودند. سید عطاءالله مهاجرانی ۱۰ سال قبل در گفت‌وگویی با نویسنده در مجله همشهری ماه دربار‌های انجمن می‌گوید: من در دوره نوجوانی و دانش‌آموزی عضو انجمن حجتیه بودم. یعنی در دوره‌ای که من حدود ۱۴-۱۵ سال داشتم در شهرستان اراک به انجمن حجتیه رفتم. آن جلسات تعریف داشت مثلاً یکی جلسات دعای ندبه بود که ما صبح‌های جمعه شرکت می‌کردیم یکی‌اش جلسات بحث بود مباحث امامت و مهدویت بود شناخت بهائیت و بابت بود. مهاجرانی در عین حال افزوده بود: «یکی از کسانی که در انجمن حجتیه چهره شاخصی هم بود جناب آقای پرورش قائم مقام فعلی (سال ۸۰) مؤلفه اسلامی بود. وقتی در اراک سخنرانی می‌کرد... آیت‌الله خزعلی هم از روحانیونی بود که با انجمن حجتیه ارتباط داشت.» همشهری ماه س ۱ ش ۱ نوروز ۸۰ ص ۲۷

طاهر احمدزاده می‌نویسد: «خیلی از افراد انجمن حجتیه که به حسینیته ارشاد یا گذاشته بودند، کم‌کم از انجمن جدا شدند و به صف جدید روشنفکران مذهبی پیوستند که بعدها در مبارزات سیاسی دهه ۵۰ هم فعال بودند.» چشم‌انداز ایران، ش ۲، مهر و آبان ۷۸، ص ۳۲

شیوه برخورد چریک‌ها هم با انجمنی‌ها خصمانه نبود: «روش حنیف‌نژاد در برخورد با انجمن حجتیه، روش تعالی‌بخش بود... او می‌گفت ما توقع نداریم همه بیایند و مجاهد شوند هر کس در مدار خود به نوعی از مبارزه مشغول است.» (لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، ش ۵ خرداد و تیر ۷۹، ص ۵۷)

کار به جایی رسید که به روایت هاشمی‌رفسنجانی: بعد از انقلاب اینها وارد بسیاری از کارهای دولتی مخصوصاً فرهنگی شده‌اند و امروز عده‌ای با آنها مخالفت می‌کنند. (خاطرات، ۶/۸/۲۲)

حتی حلی می‌نامزد مجلس خبرگان اول از مشهد هم شد که تنها ۲۰۷۲۴ رأی آورد و باز هم ناکام ماند. رهبر حجتیه دوبار یکی در نهضت ملی و دیگری در انقلاب اسلامی دریافت

یکی از علاقه‌مندان به حکیمیه در این باره می‌نویسد: «حکیمیه تصفیه روحانیت را به صورت گسترده‌تری مطرح ساخت و از نهضت تصفیه سخن گفت (هویت صنفی روحانی، ص ۱۳۰) که در آن روحانیت به طور وسیع و سریع و عمیق تصفیه شود و هیچ دادگاهی به گرد آن نرسد (ص ۱۰۱) اما به دست روحانیت: بهترین و سالم‌ترین صورت نهضت تصفیه روحانیت که مقصود من نیز همان است، آن است که به دست خود روحانیت صورت گیرد زیرا این کار به صورت صحیح و مفید و شایسته و غیر مغرضانه‌اش از هیچ کس و هیچ مقام دیگر ساخته نیست.» (همان، ص ۱۳۰) وی مخالفان تصفیه را یا جاهل یا فاسد یا خائن می‌شمرد.» (صص ۱۰۵-۱۰۳) (محمد اسفندیاری، راه خورشیدی، ص ۲۵۲)

حکیمیه در این دوره پرچمدار شاخه انقلابی مکتب خراسانی است که از تأسیس حکومت اسلامی دفاع می‌کند و با آرزومندی می‌نویسد: «پرچم اتحاد جماهیر اسلامی به‌زودی در جهان به اهتزاز درمی‌آید.» (تفسیر آفتاب، اسفند ۵۷، مقدمه)

## ظهور انجمن حجتیه به مثابه جناح محافظه کار مکتب خراسان

رشد جناح چپ مکتب خراسان مانع از آن شد که توسعه جناح راست مکتب خراسان به چشم آید در حالی که شاگرد خاصه میرزا مهدی اصفهانی در این مدت به سرعت در حال ایجاد تشکیلات اجتماعی قدرتمندی بود.

شیخ محمود حلبی پس از فراغت از درس میرزا مهدی اصفهانی و همراه با امواج نهضت ملی ایران در دوره مصدق وارد سیاست شد و در صف علاقه‌مندان آیت‌الله کاشانی قرار گرفت. برخلاف باور مرسوم، مرحوم حلبی نه تنها ضد سیاست نبود، بلکه از آغاز کار خود را با سیاست‌ورزی حرفه‌ای شروع کرد. او ائتلافی از گروه‌های سیاسی در خراسان تشکیل داد که قبل از مؤتلفه‌ی تهران به نام جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی خراسان شناخته می‌شد و شامل کانون نشر حقایق اسلامی (به رهبری محمدتقی شریعتی)، انجمن پیروان قرآن، انجمن تبلیغات اسلامی، جمعیت طلاب علوم دینی و جمعیت مبارزین اسلام بود. از محمدرضا حکیمیه نقل شده که: «شیخ محمود حلبی را دیده‌ام است در حالی که پرچمی در دست و لباس آماده رزم بر تن داشته بر ایوانی بلند در مشهد ایستاده بود و مردم را به مبارزه علیه انگلیسی‌ها دعوت می‌کرد و خود حرکت کرد تا دیگران در پی او بیایند.» (عمادالدین باقی، نیم قرن حیات رازآلود مذهبی، روزنامه جامعه، ۱۳۷۶/۱۲/۱۵، ص ۱۱)

در این دوره، حلبی نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی می‌شود اما به وکالت مجلس نمی‌رسد و این ناکامی و چند اختلاف نظر سیاسی دیگر، او را وامی‌دارد که ترک خراسان گوید و از مشهد به تهران رود و در سال ۱۳۳۲ انجمن خیریه حجتیه مهدویه را تأسیس کند. این انجمن در آغاز برای مبارزه با بهائیت تأسیس شد چراکه یکی

از دوستان حلبی تحت تأثیر تبلیغات بهائیت به این فرقه قرار گرفت و او را - که از اوضاع سیاسی رنجیده خاطر بود - به غم و یاسی دوچندان مبتلا کرد. حلبی سوگند خورد که به مبارزه با بهائیت، برخیزد. باز از حکیمیه نقل شده که:

«مرحوم حلبی در تهران انجمن حجتیه را تشکیل داد و ۱۱ سال بعد به مشهد آمد که به انجمن ادبی ما هم آمد و اشعار زیادی خواند از جمله قصیده‌ای از بهار درباری حضرت صاحب‌الزمان (عج) و در آنجا از عزمش درباری صوفیه نیز سخن گفت و از اینکه بنا دارد اول به قم برود، در فیضیه اقامت کند و طلبه‌ها را با وحدت وجود و این قبیل عقاید مضره آشنا سازد... بعدها آقای حلبی هم مثل بسیاری از علما از روی کار آمدن توده‌های هراس داشت و تحلیلش در اوایل انقلاب آن بود که توده‌های رهبران مذهبی را گول زده آنها را جلو انداخته‌اند که شاه را ساقط کنند و بعد خودشان رشته کار را در دست بگیرند.» (رسول جعفریان: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، ج ۵، پائیز ۸۳، ص ۳۷۱)

حلبی با چنین تحلیلی همانند اصحاب و اساتید اولیه مکتب خراسان با انقلاب اسلامی مخالف بود. در واقع آموزه‌های مکتب خراسان در ضرورت حکومت معصوم و انکار تلاش برای استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت سبب می‌شد که او سعی کند به جای مبارزه انقلابی و سیاسی به فعالیت اجتماعی و مدنی روی آورد و حتی سعی کند با حکومت وقت به توافق برسد به شرط آنکه بتواند آزادانه به نفع دین علیه بهایی‌ها و توده‌های تبلیغ کند. اقدامی که حکومت سلطنتی هم چندان مخالف آن نبود. بدنه انجمن حجتیه در برگیرنده روشنفکران مسلمان اما ضد فلسفای بود که لباس روحانیت نمی‌پوشیدند اما تبلیغ دین



عبدالکریم سروش



اکبر پرورش



عطاءالله مهاجرانی



کمال فرازی

اعضای انجمن حجتیه محدود به یک جناح نبود افرادی مانند اکبر پرورش، عطاءالله مهاجرانی، کمال فرازی، نعمت‌زاده و عبدالکریم سروش همه روزگاری عضو این انجمن بودند

که از راه انتخابات نمی‌تواند به قدرت برسد و استراتژی نفوذ غیرعلنی مؤثرتر از استراتژی حضور علنی است. انجمن حجتیه میان روحانیت حامیان مهمی داشت که نزد امام خمینی درباری آنها میانجی‌گری می‌کردند: «آقای خزعلی درباره انجمن حجتیه و صلاحیت دینی آنها صحبت کرد و از امام خواست که جلوی موج مخالفت با آنها را که برخاسته بود، بگیرند.» (خاطرات هاشمی، ۶/۱۶/۱۹) اما امام خمینی روی خوشی به این موضوع نشان نمی‌داد و به گفته هاشمی، خواسته خزعلی «به بعد موکول شد». «بعد» که بهتر از قبل نبود، با وجود آنکه افرادی مثل هاشمی رفسنجانی معتقد بودند: «باید مزاحم آنها شد. افراد مسلمان و معتقدی هستند ولی انقلابی نیستند. معروف است شاخه‌ای از آنها ولایت فقیه را قبول ندارند ولی خودشان منکر این اتهام‌اند.» (۶/۱۸/۲۲) اما انجمن تفکیکی با حکومت صریحی سازگاری نداشت.

واقعیت این بود که انجمن حجتیه سعی کرد با اعلامیه‌ای از اعتقاد به ولایت فقیه بگوید و حکومت اسلامی را تأیید کند. اما آنچه از آن سخن می‌گفتند، ولایت فقیه بود نه ولایت فقیه. انجمن به جدایی مرجعیت از رهبری اعتقاد داشت و در عصر معصوم، با اختیارات تالی معصوم کنار نمی‌آمد. مرجع تقلید مورد وثوق انجمن آیت‌الله ابوالقاسم خویی بود که در جریان انقلاب اسلامی از مبارزه علیه رژیم پهلوی حمایت نمی‌کرد و با وجود احترام و جایگاه فقهی ایشان، بعد از انقلاب از سوی انقلابیون این دوگانه آیت‌الله خویی و آیت‌الله خمینی پذیرفتنی نبود. سخنرانی صادق خلخالی در مجلس علیه انجمن حجتیه بخشی از این اختلافات را روشن می‌کرد. او خطاب به انجمن گفت: «رئیس تان آقای حلبی می‌گوید که جنگ باید با دستور امام معصوم باشد اما عادل هم کفایت نمی‌کند. این نوار در زمانی از آقایان صادر شده و گفته‌اند که جنگ با عراق شروع شده است... ما قیام نکنیم و در مقابل هجوم آمریکا ایستادگی نکنیم تا امام زمان بیاید؟» (نطق، ۶۲/۵/۱۱) این نطق متکی به برخی گزارش‌ها بود: «امام جمعه شیروان... به منزل (هاشمی) آمد و از فعالیت انجمن حجتیه گفت و هم از نوار جدید از آقای حلبی که صلاحیت غیر امام معصوم برای بعضی از کارهای جاری انقلاب را منکر شده است.» (خاطرات هاشمی، ۶۲/۲۲/۱)

تا آن زمان «در مورد انجمن حجتیه نظر امام این بود که افراد مؤثر آنها در پست‌های حساس و کلیدی نباشند. اگر خودشان می‌خواهند انجمن منحل شود و گرته‌نظارتی بر کار آنها بشود.» (خاطرات هاشمی، ۶۱/۳/۲۸) اما با شروع جنگ ایران و عراق و توسعه گرایش‌های انقلابی در دولت جدید به‌خصوص علیه روشنفکران مذهبی بر کلیشه و سپاه، اختلاف انجمن با نظام بالا گرفت. از سال ۱۳۶۰ گروهی از روشنفکران متأثر از مطهری و شریعتی در دولت و سپاه قدرت گرفتند که به نوعی سوسیالیسم اسلامی باور داشتند و انجمن حجتیه که پس از بهائیت، مبارزه با هر نوع چپ‌گرایی را رسالت خود می‌دید، با این دولت‌مردان تازه درگیر شد. سپاه حتی بیش از دولت با انجمن حجتیه درگیر بود. در ۱۶ آذرماه ۱۳۶۰ اندکی پس از دیدار سران انجمن حجتیه با هاشمی رفسنجانی، فرماندهان سپاه با رئیس وقت مجلس دیدار کردند. در دیدار اول: «دو نفر از رهبران انجمن حجتیه آقایان سجادی و رفیعی آمدند و اسنادی از همکاری‌شان با انقلاب و آماری از خدمت‌شان در مبارزه با بهائیان‌ها را دادند و گفتند ۳ هزار نفر از بهائیان‌ها را هدایت کرده‌اند و جلوی انحراف ۵۰ هزار نفر را گرفته‌اند و توطئه این باند را در ایران خنثی کرده‌اند و طرفدار ولایت فقیه هستند و از فشاری که

روی آنها می‌آید و در بعضی از جاها آنها را پاکسازی می‌کنند، گله داشتند و از اظهارات من راضی بودند. من تأیید کردم که به آنها باید اجازه خدمت داد.» اما بلافاصله دیدار دوم در همان روز رخ داد: «آخر شب شورای فرماندهی سپاه آمدند... درباره انجمن حجتیه که سپاه با آنها مخالفت می‌کنند مطلب گفتند و از من برای حفظ موفقیت سپاه کمک خواستند.» (همان) در واقع سپاه نگران تکرار تجربه‌ای بود که در مورد ارتش اتفاق افتاده بود. انجمن حجتیه قبل از انقلاب اسلامی در ارتش شاه نفوذ کرده بود و بعد از انقلاب هم این نفوذ ادامه داشت: «از اداره دوم ارتش آمدند و از نفوذ انجمن حجتیه شکایت داشتند.» (خاطرات هاشمی، ۶۱/۷/۱۱) حجتیه در ارتش و آموزش و پرورش، نفوذ زیادی داشت و بعد از انقلاب جهت‌گیری خود را به سوی سپاه آغاز کرده بودند. «آقای اسدالله بیات آمد و از احتمال نفوذ انجمن حجتیه در سپاه نگرانی داشت.» (خاطرات هاشمی، ۶۱/۴/۱۷) نفوذ حجتیه به حدی بود که برخی از سپاهیان به علت اختلاف با انجمن توییح می‌شدند: «گروهی از مجله امید انقلاب (نشریه سپاه پاسداران) آمدند از اینکه به خاطر تخلف از دستور نماینده امام تنبیه و به دایره پرسنلی معرفی شده‌اند، گله داشتند. مقاله‌ای علیه آیت‌الله سیابوالقاسم خویی و انجمن حجتیه چاپ و با وجود منع آقای محمدرضا فاکر (نماینده امام در سپاه) جداگانه منتشر کرده‌اند.» (خاطرات هاشمی، ۶۱/۸/۳)

(آیت‌الله خویی مرجع تقلید انجمن حجتیه و محمدرضا فاکر روحانی مشهدی بود که

بعداً به علت اختلاف با بدنه سپاه از نمایندگی امام در سپاه برکنار شد) نفوذ انجمن حجتیه در نهادهای امنیتی تا حدی بالا رفته بود که احمد جنتی در نماز جمعه قم از سران انجمن پرسید:

«شما قبل از انقلاب ولایت فقیه را قبول نداشتید و خارج از انقلاب یا مخالف انقلاب بودید یا بی‌تفاوت نسبت به انقلاب... علت اصرار شما بر اینکه در مراکز اطلاعاتی نفوذ کنید و اطلاعات را جمع‌آوری کنید برای چیست؟ دلیل اینکه اطلاعات جمع شده را به مراکز بهروری و به ارگان‌های انقلابی نمی‌دهید چیست؟» (احمد جنتی در نماز جمعه، ۶۰/۸/۲۲) پرسش‌های احمد جنتی از سران انجمن حجتیه برآمده از جلسه‌ای بود که در یازدهم آبان ماه ۱۳۶۰ با حضور افرادی از انجمن و نظام جمهوری اسلامی برگزار شده بود و گزارشی از این جلسه برای اولین بار در مهرنامه منتشر می‌شود. این سند را پژوهشگر تاریخ معاصر عمادالدین باقی برای اولین بار در ویرایش دوم کتاب معروفش «حزب قاعدین زمان» نقل کرده که تاکنون چاپ نشده است. براساس کتاب باقی در جلسه موردنظر سه گروه از افراد حضور داشته‌اند:

اول اعضای انجمن حجتیه شامل آقایان سجادی، مادرشاهی، سعیدی، دوم مخالفان انجمن حجتیه در سپاه شامل محسن رضایی و سیفاللهی و سوم اعضای جامعه مدرسین آقایان راستی کاشانی، آذری قمی، امینی، خزعلی، شرعی، منیرالدین حسینی، کریمی و خود احمد جنتی که قصد میانجی‌گری داشتند این جلسه ساعت ۸ عصر دوشنبه ۱۱ آبان ۶۰ برگزار شد.

«از ابتدا آقای حسینی خلاصه‌ای از برخوردشان با انجمن و مسوولیتی که از سوی جامعه مدرسین مبنی بر رسیدگی اساسنامه، نظامنامه و آیین‌نامه‌های انجمن به عهده گرفته بودند شرح داده و نتیجه کارشان را چنین اعلام کردند. انجمن در اعتقاد صریح اشکال ندارد لکن در قسمت‌هایی از روابط اجمال وجود دارد که باید تصریح شود و آقای حلبی و مسوولین دیگر آمادگی خود را برای اصلاح تصریح و حتی انحلال بیان داشته‌اند. بعد از ایشان آقای آذری (قمی) از آقای جنتی به لحاظ طرح مسأله انجمن گله کرده و خواستند که به سوالات ایشان پاسخ گفته شود و سپس از آقای جنتی سوال کردند که آیا ایشان سوال یا توضیح اضافی دارند یا خیر که جواب آقای جنتی منفی بود. آنگاه آقای مهندس سجادی اعتقاد انجمن به ولایت فقیه را با دلایل هفت‌گانه ذیل بیان کرد و قطعی دانست:

۱- درس حاج حلبی (سه سال قبل از انقلاب) ۲- تصریح در پیش‌نویس قانون اساسی (بند ۳) ۳- بولتن مربوط به مجلس خبرگان ۴- اعلامیه مربوط به رأی مثبت دادن به قانون اساسی ۵- اعلام وجوب شرعی شرکت در فرآیند ۶- بیان ولایت فقیه در کتاب به سوی نور (انتشار در ۱۳۵۶) ۷- سخنرانی آقای سجادی پیرامون ولایت فقیه پس از آن آقای جنتی فرمودند: ولایت فقیه پذیرفته شده انجمن در حد مرجعیت است که دلیل آن را

الف- جزوه انتظار ب: عدم شرکت در مبارزات، بهرغم فتوای امام ج: سخن آقای حلبی (جواب این خون‌ها را چه کسی می‌دهد) د: و اینکه تعدادی از اعضای انجمن مقلد آقای خوبی هستند دانستند. آقای مادرشاهی در پاسخ، ضمن گله از اینکه قبلاً همین مسائل را برای آقای جنتی توضیح داده‌اند و ایشان قبل از طرح با انجمن تماس نگرفته‌اند، گفتند: ما پیوسته با کسب اجازه و تأیید امام و سایر مراجع حرکت کرده‌ایم و در ابتدای انقلاب انجمن در متمم اساسنامه تصریح کرده است که مقلد امام است و لذا مقلدین سایر مراجع در صورت عدم انطباق خود با تشکیلات از انجمن جدا شده‌اند به‌علاوه این مسأله تنها مربوط به انجمن نیست بلکه در جامعه نیز مطرح است. در مورد صحبت آقای حاج حلبی هم امام فرموده‌اند: «من گذشتم.»

آنگاه اضافه کردند که ولایت فقیه به معنای سلطنت فقیه است که پس از مرحوم کاشف العطاء منسب شده و امام آن را زنده کرده‌اند و جز معدودی از فقها به آن معتقد نیستند. آقای آذری به دفاع از انجمن گفتند که اینها کلمه «حکومت‌الله» را در متون‌شان داشتند و می‌گویند شرکت نکردن‌شان در مبارزات با اجازه فقیه بوده. سپس آقای (محمدعلی) شرعی ممانعت و مقاومت در برابر انقلاب را طرح کردند که آقای سجادی آن را کم‌لطفی تلقی و صحیح‌ندانستند.

آقای سیفاللهی از سپاه ضمن تأکید بر تشکیلاتی بودن انجمن مطرح کرد که بنا به شواهدی افراد انجمن در عمل، رهبری سیاسی امام را رعایت نکرده‌اند. پس از ایشان آقای حسینی بند ۳ متمم اساسنامه انجمن را قرائت کردند که براساس آن انجمن موظف به پیروی از امام شده بود و از آقای جنتی سوال کردند که آیا شرط تقلید را در سازمان بزرگ کشور لحاظ کرده‌اند یا خیر؟ پس از آن انتقاد کردند که نباید اعلامیه تاکتیکی از یک تشکیلات خواسته شود و نیز نباید زندان رفتن ملاک قضاوت‌ها باشد.



احمد جنتی از انجمن حجتیه خواست توضیح دهد چرا به دنبال نفوذ در نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی است



ابوالقاسم خزعلی در پی آن بود که امام خمینی به انجمن حجتیه اجازه فعالیت بدهد

دهد که یقیناً در پیشگاه خدای متعال و امام زمان سلام‌الله علیه مسوول خواهد بود. با این امید که تلاش‌ها و کوشش‌های صادقانه انجمن در سی سال اخیر مقبول ساخت قدس الهی و مرضی خاطر مقدس حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه قرار گرفته باشند.» (انجمن خیریه حجتیه، مهدویه دوازدهم شوال ۱۴۰۳ یکم مرداد ماه ۱۳۴۲).

نامه‌ی انجمن نه تنها نظر بسیاری از انقلابیون و جناح چپ جمهوری اسلامی را بر آورده نکرد (آنان از این ناراحت بودند که چرا انجمن تعطیلی خود را موکول به رأی حلی و نه امام خمینی کرده است) بلکه روایت شده که امام خمینی هم در یک جلسه خصوصی با اشاره به اینکه انجمن خود را تعطیل کرده نه منحل، آن را بی فایده خوانده بود. (در سایه آفتاب، ص ۲۲۹ به نقل از رسول جعفریان: جریان‌های سیاسی مذهبی ایران، ص ۳۷۶) گویی رهبر انقلاب اسلامی پیش‌بینی می‌کرد که سی سال پس از این اعلام تعطیلی، چه ارزیابی‌ای درباره‌ی انجمن به دست داده خواهد شد.

نظر امام خمینی درست بود. انجمن حجتیه هرگز منحل نشد. چهره‌های انجمن هرگز از نهادهای مهم سیاسی کنار نرفتند و به حکومت دینی خدمات‌های بسیار کردند. یکی از این خدمات، تلاش برای برخورد با حزب توده بود.

گفتیم که انجمن حجتیه، حزب توده را خطر مهمی برای انقلاب احساس می‌کرد. این گونه بود که در پنجم مهرماه ۱۳۶۱ «عصر مهندس جواد آمارشاهی» و حبیب [۹] که برای گرفتن اطلاعات از فردی مطلع به پاکستان رفته بودند، آمدند و مطالب جالب و مفیدی که از او گرفته‌اند درباره‌ی عملکرد کاگب و حزب توده و سیاست آینده شوروی در ایران گزارش دادند. درباره‌ی این گزارش محرمانه در جلسه هفتم آرمه سران قوا بحث شد و «در حد گرفتن سران حزب توده پرونده آنها برای همیشه بسته شد. ماه ۱۳۶۱ با بازداشت سران حزب توده پرونده آنها برای همیشه بسته شد. اندکی بعد انجمن حجتیه هم به سرنوشت حزب توده دچار شد با این تفاوت که گرچه حزب توده رسماً از عرصه سیاست داخلی خارج شد اما انجمن حجتیه در عرصه سیاسی مانند: در سال ۱۳۶۵ سید احمد کاشانی بازداشت شد. اتهام او به روایت نشریه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم چنین بود: «به دنبال مسائلی که حول و حوش تغییر در فرماندهی نیروی زمینی ارتش اسپهبد صیاد شیرازی از اتفاق افتاد، نیروهایی... اقدام به برخورد با مسائل جنگ کرده و با امضاها، مجهول، اطلاعات‌ها و شبه‌نامه‌هایی صادر کردند. در این رابطه سید احمد کاشانی نماینده نظنز در مجلس و نیز چند تن از سران ارتش که سابقه فعالیت در انجمن حجتیه داشته‌اند از جمله سرهنگ کتیبه ریاست رکن ۲ ارتش و سرهنگ آگاه به اتهام شرکت در انتشار مسائل تفرقه‌افکنانه بین ارتش و سپاه توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند.»

سید احمد کاشانی بعداً در این باره گفت که «بحث اینکه انجمن حجتیه چه بود و چه کارهایی انجام می‌دادند و چرا برچسب این گروه به برخی افراد خورده می‌شود» را به آینده موکول می‌کند و رابطه ۱۴-۱۵ فرمانده بازداشتی ارتش به انجمن حجتیه را نه تأیید و نه تکذیب کرد. این گونه است که هنوز سی سال پس از آن تاریخ، دو جناح سیاسی بزرگ کشور یکدیگر را به حجتیه‌ای یا توده‌ای بودن متهم می‌کنند.

## مکتب خراسان نوین و بازگشت به اصل؟

داستان موازی ما اما همچنان ادامه دارد. در دهه‌ی اخیر در جناح چپ مکتب خراسان تحولات مهمی رخ داده است. استاد محمدرضا حکیمی که با پیروزی انقلاب اسلامی سعی کرد مکتب خراسان را به حکمت متعالیه نزدیک کند و حتی از این سینا علیه فلسفه نقل قول استخراج کند، در همه‌ی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به پروژه «الجباه» مشغول شد. براساس این مانیفیست مجموعه‌ای از آیات و روایات از قرآن و اهل بیت با نگاهی انقلابی در دایره‌ی معارفی بزرگ گروه می‌آید که قانون اساسی مکتب معارف خراسان است. در آغاز دهه‌ی ۷۰، حکیمی رساله‌ای در توضیح مکتب معارف خراسان نوشت و آن را مکتب تفکیک نام نهاد. اما در این رساله از کنار نام و جایگاه شیخ محمود حلی به آرامی عبور کرد. حرکتی که از دید منتقدانش پنهان نماند. یکی از مؤلفان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در این باره نوشته است:

«تقریرات مرحوم شیخ محمود تولایی (حلی) از درس‌های استاد خود میرزاهمدی اصفهانی... نقش مرحوم آقای حلی در ترویج نظریه تفکیک و تقریر درس‌های استادی بسیار چشمگیر است اما شگفت است که استاد محمدرضا حکیمی در کتاب مکتب تفکیک از همه‌ی تفکیکیان نام می‌برد اما از نام و نقش مرحوم آقای حلی که شاگرد پرتلاش میرزای اصفهانی بود، اسمی به میان نمی‌آورد (از مدرسه معارف تا انجمن حجتیه و مکتب تفکیک/ محمدرضا ارشادی‌نیا، ص ۱۷) نویسنده مذکور همچنین افزوده که محمدرضا

آنگاه آقای شرعی مطرح فرمودند که انجمن اعتراف کند که ولایت فقیه را قبول نداشته که مورد اعتراض تعدادی از حضار قرار گرفت و مقداری به بحث‌های متقابل در این مورد گذشت. بعد آقایان سجادی، مادرشاهی، سعیدی مجدداً مطالبی را مبنی بر اعتقاد انجمن به ولایت فقیه و آماده بودن برای پذیرش هر تصمیم امام و نیز نوع نظارت بر خود بیان کردند.

آقای خزعلی خلاصه‌ای از جریان تماس ۲۶ ماهه خود با انجمن را ابتدا بیان فرموده و ضمن گله از عدم تماس با ایشان در طرح مسائل گفتند: من خطوط را دیدم و در اینها انحراف نمی‌بینم افراد پخته و متدینی هستند که اگر کنار گذاشته شوند، مملکت متزلزل شده و امتی‌ها جایشان را پر می‌کنند.

آقای مادرشاهی در رابطه با اطلاعات گفتند که ما اطلاعات را به هر جا لازم بود داده‌ایم اما بدون اسم و به دنبال ایشان آقای محسن رضایی مطرح کردند که البته تغییر جو زیاد به دست ما نیست و در مورد اطلاعات هم اضافه کردند که «صحبت آقای مادرشاهی را تأیید نمی‌کنم. ما در سپاه به تعدادی از انجمنی‌های گذشته... اعتماد کردیم و آنها اطلاعات و مقداری وسایل را برداشته و بردند و بعد از طریق اداره دوم ارتش، مقداری از آن اطلاعات را به دست آوردیم. پس از ایشان آقای جنتی گزارشی را در همین مورد از سپاه خواندند و در آن اضافه شده بود مسوول مالی انجمن مبلغ نیم میلیون تومان و مقداری اسلحه و مهمات به سپاه بدهکار است و جز نامی مستعار از او در دست نیست که آقای مادرشاهی ارتباط این مسأله را با انجمن به طور مطلق تکذیب کردند.» (باقی، عمادالدین، حزب قاعصین زمان، ویرایش دوم، منتشرنشده)

مجموع این شرایط سبب شد که امام خمینی روز ۲۱ تیرماه ۱۳۶۲ در مراسم عیدفطر، سخنرانی تندی علیه انجمن حجتیه ایراد کند. تندی این سخنرانی به حدی بود که روز بعد هاشمی رفسنجانی نوشت:

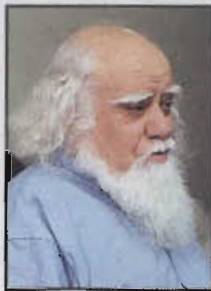
«آقای خامنه‌ای گفتند بعد از صحبت‌های امام [انجمن] حجتیه احساس خطر کرده و آماده اعلام انحلال است اما مایل است به امر امام باشد و آقای [محمود] حلی (رهبر انجمن خیریه حجتیه مهدویه) نامه‌ای به امام نوشته است. البته هاشمی افزوده: حدس می‌زنم امام چنین امری نگفتند، خودشان باید اقدام کنند»

در واقع این نظر ریشه در باوری داشت که بسیاری از سران نظام جمهوری اسلامی در آن زمان داشتند از جمله رئیس‌جمهوری معتقد بود: «به نظر من در میان افرادی که در انجمن حجتیه هستند، عناصر انقلابی، مؤمن، صادق و دلسوز برای انقلاب و مؤمن به امام و ولایت فقیه و در خدمت کشور و جمهوری اسلامی پیدا می‌شوند، همچنان که افرادی منفی، بدبین، کج‌فهم، بی‌اعتقاد و در حال نقد زدن و اعتراض هم پیدا می‌شوند. پس انجمن از نقطه نظر تفکر سیاسی و حرکت انقلابی یک طیف وسیعی است و یک دایره محدود نیست.» (اطلاعات، یکشنبه ۶۰/۱/۱۶)

این تصویر میانه‌روانه و اعتدالی رئیس وقت جمهوری از انجمن حجتیه، در فضای به شدت انقلابی و چپ‌گرایانه موجود شنیده نشد و بر خلاف نظر رؤسای جمهور و مجلس، انجمن تعطیل شد.

انجمن در نامه‌ی اول مردادماه ۱۳۶۱ خود به اعضا و هواداران چنین نوشت:

«روز سه‌شنبه ۲۱ تیرماه جاری (عید سعید فطر) رهبر عالی قدر انقلاب اسلامی حضرت نایب‌الامام آیات‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی در بخشی از بیانات مبسوط خویش فرمودند یک دسته دیگر هم که ترش‌شان این است که بگذارید که معصیت کنیم که او بیاید؟ این اعوجاجات را بردارید. این دسته‌بندی‌ها را بردارید. در این موحی که الان این ملت را به سیاحت می‌برد در این موج خودتان را وارد کنید و بر خلاف این موج حرکت نکنید که دست و پایتان خواهد شکست. در پی این فرمایش شایع شد که طرف خطاب و امر مبارک این انجمن است. اگر چه به هیچ وجه افراد انجمن را مصداق مقدمه بیان فوق نیافته و نمی‌یابیم و در ایام گذشته به خصوص از زمانی که حضرت ایشان با صدور اجازه، مصرف انجمن از سهم امام علیه‌السلام این خدمات دینی و فرهنگی را تأیید فرموده بودند، هیچ دلیل روشن و شاهد مسلمی که دلالت بر صلاح‌دید معظم‌له به تعطیلی انجمن باشد در دست نبود. مع‌ذلک در مقام استفسار برآمدیم البته تماس مستقیم میسر نشد لکن با تحقیق از مجاری ممکنه و شخصیت‌های محترمه موثقه و بنا به قرائن کافی‌ه محرز شد که مخاطب امر معظم‌له این انجمن بوده است. لذا موضوع به عرض مؤسس معظم و استاد مکرم حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حلی دامت برکاته رسید و ایشان فرمودند در چنین حالتی وظیفه شرعی در ادامه فعالیت نیست و همه جلسه‌ها و برنامه‌ها باید تعطیل شود. از این تاریخ تمام جلسات و خدمات انجمن تعطیل است و هیچ کس مجاز نیست تحت عنوان این انجمن کوچک‌ترین فعالیتی کند و اظهار نظر یا عملی مغایر تعطیل انجام



محمدرضا حکیمی که در قرائت انقلابی از مکتب خراسان نقش محوری داشت به بازسازی نظریه خود پرداخته است



گروهی از نو تفکیکی‌ها مانند مهدی نمینی این بار در حوزه علمیه قم به احیای مدرسه معارف پرداخته‌اند





حکیمی در اقدامی دیگر همه نوشته‌های اوایل انقلاب خود را که تمایلی به نهضت اسلامی و امام خمینی داشت نقد کرد و حتی دوازدهمین اثر خود را با نام تفسیر آفتاب که در مورد حضرت امام خمینی بود متوقف کرد و در چاپ‌های بعدی این اثر، کتاب دیگری را با شماره ۱۲ چاپ کرد. (همان)

این موضوع البته قبلاً از زبان یکی از علاقه‌مندان استاد محمدرضا حکیمی هم نقل شده بود. محمد اسفندیاری از نویسندگان بنام اسلامی، در سال‌های اخیر زندگی‌نامه‌های درباره‌ی حکیمی نوشته و در آن تجدیدنظرطلبی حکیمی را چنین توصیف کرده است:

«با عنایت به تفکیک حکیمی میان حکومت اسلامی و حکومت مسلمانان دانسته می‌شود که وی حکومت موجود در ایران را حکومت مسلمانان می‌داند. (ص ۲۷۶، راه خورشیدی) استاد حکیمی را کتابی است درباره‌ی انقلاب و امام خمینی با عنوان تفسیر آفتاب و کتابی درباره‌ی روحانیت با عنوان هویت صنفی روحانی، وی بارها در مجالس عمومی و خصوصی اعلام کرده است که چون انتظارش برآورده نشد آن دو کتاب دیگر تجدید چاپ نمی‌شود (ص ۲۷۷) استاد حکیمی با سیلیت قهر و بایکوت کردن مقامات و مراکز قدرت و نهادهای دولتی و تحریم ارتباطی با شخصیت‌ها، یکسره از وضع موجود و اولیای امور گسسته و حتی به اندازه‌ی تار مویی رشته پیوندی باقی نگذاشته است.» (ص ۲۷۹)

حکیمی خود شرح این تغییر دیدگاه را با واژه‌ی حکومت مسائخ توضیح می‌دهد و آن را از اصطلاح حکومت مشابه (که اول انقلاب مبنای نظریه سیاسی او بود) را گویند می‌داند: «مصداق صحیح حکومت مذهبی در عصر غیبت همان حکومت مسائخ است نه جز آن یعنی نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین انواع حکومت‌ها به حکومت معصوم... ما یک حکومت اسلامی داریم و یک حکومت مسلمانان. حکومت اسلامی آن است که همه چیز یک حاکمیت منطبق با اسلام باشد از اقتصاد تا قضاوت و دیگر امور و حکومت مسلمانان است که کسانی که در رأس حاکمیت قرار دارند، مسلمان باشند یعنی اعتقاد دینی‌شان اعتقادات اسلامی باشد نه مسیحی» (قیام جاودانه صص ۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷)

تعمیل در طرح تحول در دیدگاه حکیمی بر او به حدی بود که منتخبی از جلد نهم الحیاه (که هنوز چاپ نشده است) را به نام «حکومت اسلامی» در سال ۱۳۹۱ منتشر کرد و در آن آرمان شهر خود را توضیح می‌دهد. با وجود این غلبه تفسیر چپ از اسلام سیاسی هنوز بر آرای او سنگینی می‌کند و «حکومت اسلامی» حکیمی چیزی جز یک آرمان شهر نیست. حکیمی سال‌ها درباره‌ی آزادی سیاسی نوشته بود:

«اینکه اینجانب در نوشته‌هایم کمتر از آزادی سخن می‌گویم برای این است که اگر جامعه‌ی اسلامی تشکیل یافت، یعنی جامعه قائم بالقیسط و نظام اسلامی محقق شد، یعنی نظام عامل بالعدل، آزادی معقول (تعریف شده)

برای همه افراد و گروه‌ها تأمین شده است و آزادی نامحدود و غیر معقول هم که مورد قبول احدی نیست.» (۱۵۰ سال تلاش خونین، سال ۱۳۸۶، ص ۱۱۹)

و نیز درباره‌ی آزادی اقتصادی افزوده بود:

«مقصود از این سخن این نیست که خصوصی‌سازی کنیم و خدای ناخواسته شماری از نزدیکان و سرمایه‌داران و سودپرستان سودمحور را به مکیدن خون ملت واگذاریم.» (همان، ص ۱۲۱) و پیشنهاد داده بود:

«در جایی که سرمایه‌گذاری کلان لازم است، باید سهام ریز تقسیم شود تا قارونیت و دیکتاتوری مال شکل نگیرد.» (ص ۱۲۲) حکیمی در سال‌های اخیر، علت فاصله گرفتن خود از اوضاع موجود را به صراحت توضیح می‌دهد: «به نظر اینجانب سرمایه‌داران نباید در حاکمیت نفوذ می‌کردند و روحانی به کارهای اجرایی نباید می‌پرداخت که پرداخت... روحانی باید فقط به نظارت بسنده کند، کناره‌گیری درست نبود لیکن نظارت کافی بود» (قص و عدم وقوع ص ۲۹۶)

آثار اخیر حکیمی به روشنی گویای این سخن مولانا است که هر که دور ماند از اصل خویش/ باز جوید روزگار وصل خویش. جناح چپ مکتب خراسان به سنت مکتب خراسان بازگشته است.

اکنون حتی با نگارش رساله‌ی حکومت اسلامی و سرفصل‌هایی درباره‌ی حکومت قانون و مردم‌سالاری، می‌توان با قاطعیت گفت هنوز میان مکتب تفکیک و اندیشه آزادی فاصله بسیار است. مکتبی که هنوز ارزش آزادی و داری را در رهایی انسان نپذیرفته است و درست به همین علت است که از سوی بنیادگرایان هم‌زمان با روشنفکران تقدیس می‌شود چرا که هر دو «آرمان شهر گرا» و اتوپیاپیست هستند.

□□□

«مکتب معارف خراسان» در دو جناح راست و چپ خود، دو جریان سیاسی - فکری

را پدیدار کرد. اول محافظه‌کاری اسلامی از نوع انجمن خیریه حجتیه مهدویه و دوم سوسیالیسم اسلامی از جنس روشنفکری مذهبی شریعتی و حکیمی. هر دو جریان خارج از جغرافیای مشهد به جناح‌های راست اسلامی و چپ اسلامی یاری رساندند. فلسفه‌ستیزی خراسانی تا نهضت بازگشت به قرآن مرحوم طالقانی و محمد حنیف‌زاد و حتی مرحوم بلزگان تلاؤو یافت و در سال‌های اخیر یکی از رادیکال‌ترین جریان‌های مذهبی در میان اصول‌گرایان حوزه علمیه قم هم به آن رسیده‌اند. نوتفکیکی‌های قم که در دهه ۹۰ به صاف حکمت متعالیه می‌روند نویسندگان اصول‌گرایی مانند مهدی نصیری که مانند محمدرضا حکیمی در دو راهی انقلاب اسلامی و مکتب تفکیک مانده‌اند و می‌نویسند:

«هه ملاصدرا و نه عموم پیروان او (جز موارد استثناء) اهل مبارزه و انقلاب نبوده‌اند. مهم‌ترین چهره صدرایی روزگار ما مرحوم علامه طباطبایی بوده است که ظاهراً هیچ علقه جدی با حرکت انقلابی امام خمینی (ره) نداشته است. همچنین اغلب شاگردان علامه که در فلسفه بیشتر محض بوده‌اند یا اساساً میانه‌ای با انقلاب نداشته و بلکه گاه مخالف‌خوانی می‌کرده‌اند (مثل مرحوم سیدجلال آشتیانی) یا در ردیف انقلابیون رتبه ۲ و ۳ بوده‌اند مانند آیات جوادی (املی)، مصباح‌یزدی، حسن‌زاده املی... از سوی دیگر در میان انقلابیون با چهره‌هایی مواجه هستیم که رسماً ضد فلسفه و ضد حکمت متعالیه بوده‌اند مانند شهید آیت‌الله سعیدی، آیت‌الله خزعلی، مرحوم آیت‌الله مشکینی، مرحوم آیت‌الله میرزاده جواد آقای تهرانی. (مهدی نصیری، سمات، ش ۷، بهار و تابستان ۹۱، ص ۸)

و چون با این واقعیت مواجه می‌شوند که امام خمینی مدرس حکمت متعالیه بود می‌افزایند: «امام خمینی و نیز عموم علما و بزرگانی که به فلسفه و عرفان مصطلح و از جمله حکمت متعالیه تعلق خاطر دارند، واجد دو حیثیت و جنبه هستند یکی حیث و جنبه فیلسوفی و عرفانی... و دیگری حیث قرآنی و ولایی و عرفانی اهل بیته... به نظر نگارنده در مقام عمل و در موارد بسیاری در مقام نظر این بزرگان براساس حیث قرآنی و ولایی‌شان معنی می‌کنند و نه براساس مبانی فلسفی و عرفانی.» (همان)

آنان فراموش کرده‌اند که امام خمینی حتی در واپسین سال حیات خود، برای دعوت رهبر اتحاد شوروی به اسلام او را به آرای ابن عربی و ملاصدرا ارجاع می‌دهد. مکتب خراسان و حکمت متعالیه از یک راه عبور نمی‌کنند و معلوم هم نیست که به یک مقصد برسند، انجمن حجتیه و مکتب تفکیک هیچ یک نتوانستند این همراهی را ایجاد کنند از مدرسه‌ی معارف (چه حجتیه‌ای، چه روشنفکری مذهبی، چه تفکیکی و چه نوتفکیکی یک جریان در مذهب شیعه شکل می‌گیرد که در جامعه‌شناسی ادیان و مذاهب بی‌سابقه نیست، دغدغه خلوص داشتن و پرهیز از التقاط کردن و معارف و علوم انسانی را کتمان کردن یا حداقل از درک دین معاف ساختن، تنها و تنها به

ناب‌گرایی و بنیادگرایی ختم می‌شود.

پیوریتانیسم در جهان مسیحیت صورت رادیکالیزه شده پروتستانیسم بود. پیورت‌ن‌ها در برابر کاتولیک‌ها قرار گرفتند و با نفی حکومت پاپ و نظام روحانیت، مسیحیت را متکثر و متفرق ساختند. تجربه حکومت‌های پروتستان و پیورت‌ن در عصر کالون در ژنو و کرامول در انگلیس به تجربه دهشتناک حکومت دینی مسیحی منتهی شد و هنوز ریشه‌ی اصلی بنیادگرایی مسیحی در ایالات متحده آمریکا و حزب جمهوری خواه را می‌توان در پیوریتانیسم جست. پیوریتانیسم در جهان اسلام و در مذهب اهل سنت هم بی‌همتا نیست. وهابیون عربستان و طالبان افغانستان از زمره پیورت‌ن‌هایی هستند که به ناب‌گرایی و خالص‌سازی معارف اسلامی باور دارند و افغانستان هم مرز خراسان و جزئی از خراسان بزرگ است! بنیادگرایی اهل سنت و بنیادگرایی مسیحیت در اصل نهضتی مترقی بوده‌اند که دین را احیا و از دست ارباب دین (در مسیحیت: کلیسا) رها می‌ساختند اما در عمل به تأسیس حکومت‌هایی ارتجاعی (واتیکان، طالبان) منتهی شدند. در مذهب شیعه این نوع بنیادگرایی ناکام ماند چون مقابل مکتب خراسان، حکمت متعالیه قرار داشت. اما بنیادگرایی ثمرات ناخواسته‌ای هم دارد. با پیوریتانیسم برای مسیحیت سکولاریزاسیونی طبیعی را به بار آورد و برای همیشه کاتولیسیم را از پای‌سیسم دور ساخت و کاتولیک‌ها دریافتند که آزادی دینی مقدم بر حکومت دینی است و این تجربه‌ی تاریخی، اکنون در اختیار همه کسانی است که مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر مکتب معارف خراسان قرار گرفته‌اند. این نکته تاریخ است که شیخ محمود حلبی و محمدرضا حکیمی پس از سال‌ها ستیز درون‌گفتمانی، به یک نظریه برسند. نظریه‌ی «حکومت معصوم» به عنوان صورت و محتوای «حکومت اسلامی» نمی‌توان گفت از آغاز اختلاف بر سر چه بود و حق با کدام یک بود، آنچه روشن است اینکه هر دو در نهایت شاخه‌هایی از یک درختاند: درخت مدرسه معارف خراسان



محمدرضا حکیمی که در اول انقلاب با انتشار کتاب تفسیر آفتاب از مکتب معارف خراسان تفسیری انقلابی می‌داد اخیراً با چاپ کتاب حکومت اسلامی به سنت‌های اسلاف خود برگشته است

